UNIVERSAL LIBRARY
OU_228858
UNIVERSAL LIBRARY

لکچر

درباب

اختلاف اهل عالم و اسباب تنازع در میان فرزندان حضرت آدم

میرزا سمیع درودی اصفهانی

۳۴۰

تمهید

شکایت از بعضی اهل اسلام و در واقع افسوس بر حالِ تابعین ملّت

شیخ سعدی علیه الرحمه هفتصد و پنجاه سال پیشتر فرمود "یا وفا خود نبود در عالم - یا کسی اندرین زمانه نکرد" - درین هیچ شکّی نیست که درین مدّت پیوسته مسلمانان رو به تنزّل داشته اند و اگر هر روز یک درجه تنزّل کرده باشند در مدّت هفتصد سال تا چه اندازه باید تنزّل کرده باشند و حالتِ بیوفائی آنها امروز چه باید باشد - درین مدّتی که بنده بحماقت و جنونِ خود دنبال فکر محال و خیال خواب و خیال افتاده ام که کاری کنم شاید فی الجمله موجب ترقّی اهل ملّت من شود دیده ام که واقعاً این امر امرِ محال و غیر ممکن است و اهل اسلام تا قیامت ازین خوابِ غفلت بیدار نخواهند شد و ازین حال بسوئی بهتر نخواهند گشت - برخلاف من خود را ذلیل و خوار و بی نان کرده و بهزار صفت نامحمود متّصف شدم که سخت گو و درشتخو و دشنام دهنده بوده ام و بسیار ناهنجاری هم از مردم دیدم - ولیکن هیچ شکّی نیست که عنقریب یعنی زمانِ قریبی چراغ دولت اسلام خواهد شد و فقط نامی از آن باقی خواهد ماند و تمام مسلمانان مسخ خواهند شد - مدّتی در تحقیق بنده بتجربه رسانیده ام که اگر آشنائی اهل اسلام از سلام و علیک سر موئی تجاوز کند در میان دو کس که بظاهر بصورت انسان و مرد باشند معلوم میشود که ابداً اینها انسان نیستند - فرضاً دو کس در راه ملاقی شدند و سلام و علیک کردند اگر زید عمرو را گفت "سلام مرا به بکر برسان" احتمال کلّی میرود که گاهی آن سلام را عمرو نرساند بلکه یقین است که نمیرساند - چون معامله دو کس فقط رسانیدن یک سلامی اینسان باشد در امور دیگر چه خواهد بود ظاهر است - اگر بنده شرح معاملات خود را با خلق عالم و خصوصاً خلق این شهر متبرّک بیان کنم هیچکس عبرت نخواهد گرفت بلکه برخلاف از بنده بد خواهند گشت - بر قول و عهد و پیمان و تدیّن و امانتداری اکثری اعتماد نیست خواه حیدرآبادی باشند خواه هندوستانی خواه ایرانی خواه حجازی و خواه عراقی - خواه امیر باشند خواه فقیر خواه مرید باشند خواه مولوی باشند و خواه [illegible]

آب و هوای ملک چنین است جان من — گر صد هزار شکوه کنی بی اثر بود
این حال بی‌شک از اثر یک طبیعت است — ور نه کدام کس به وفا بی‌خبر بود

احتمال بسیار قوی دیگر هم میرود که بسیاری ابتدا چون بنده صادق القول و راستباز بوده‌اند ولی آنها نیز با دیگران معامله داشته‌اند و چاره جز آن ندیده‌اند که مزاج خود را تغییر دهند و چون دیگران شوند چنانچه بنده را نیز همین اراده است چرا که بدون دورنگی و مکر و خدعه امر نمی‌گذرد و کاری صورت نمیگیرد +

غرض در عالم جنون و سودا که بنده تهمت رایگانی میکشم و در شوره زار تخمی میپاشم یکی از جمله مشکلات این است که غالب مردم زبان بنده را نمیدانند و بخوبی نمی‌فهمند با وجود آنکه اکثر صاحب دعوی اند لهذا مکرر خیال کرده‌ام که نوشتجات خود را در اردو ترجمه کنم - حالا مشکل این است که ترجمه کننده از کجا آرم - گاهی با خود اندیشیده‌ام که خود ترجمه کنم اگرچه اردو بخوبی نمیدانم چرا که اگر هندیها بر اردوی من خنده زنند چه قباحت دارد من هم بفارسی هندیها خنده میزنم مثلاً یکی از بزرگان آنها طوری نوشته

"سطوتش زد در پنجهٔ شیر شکن و الفتش رم از طبع آهو ربا"

و این فارسی را هیچ ایرانی بازاری پسند نمی‌کند - باز خیال کردم که اگر اردوی خوب باشد البته بهتر است - با این خیال در اواخر ماه رجب این اوراق در میان شش کس از آشنایان خود تقسیم کردم و هر یک را چند صفحه دادم - ابتدا چند صفحه بشخصی دادم که دعوی دوستی میکند و بعد بچند کس دیگر دادم و از آنها سه کس پس از تقاضای زبانی بسیار و تقاضای بیشمار تا اواخر ماه رمضان قسمتهای خود را عنایت فرمودند - یکی دیگر از آنها مسافرت اختیار نمود ولی معلوم نیست که مراجعت فرمود یا راه سفر آخرت پیمود - پس از تقاضای بسیار یکی از جوانان او (خدا پدرش را بیامرزاد) اصل مسودهٔ آن را پیدا کرده واپس داد ولیکن رفیق اولین که خدایش توفیق خیرش دهاد تا این وقت که روز ۱۳ ذی حجه است آن اوراق نداده (چه اصل آن و چه ترجمهٔ آن را) و بنابر این بنده تمام کیفیات متعلقهٔ این فقره و گفتگو و رسل و رسائل این بزرگوار را در اینجا درج نمی‌کنم و انصاف میخواهم از صاحبان انصاف که تا چه حد شخص رنجیده خاطر میشود و برآن میشود که بد بگوید و ذم نماید - ولی فایده نیست "خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا قیامتش از دست" - بحر

خواهم گفت آغا صاحب معاف بفرمایید خلاف وعده نمودم ولی بیمار بودم و بهزار مرض گرفتار و من بخوبی
میدانم که ابتدا اسعاد برادر بصداقت قرین نشنید — چون از دیگر چاره نباشد حاصل است
باید دعا کرد شاید که از دعا امراض این بیچارگان شفا یابند —

یکی دیگر از مشکلات راه ترقی ما مسلمانان این است که فرضاً بنده کتابی را میخواهم
طبع کنم دانسته بعضی از بزرگان عالی مقدار مددی خواسته ام و هر یک مبلغی را نوشته که
بهنگام طبع آن کتاب — اکثری از این اشخاص چندان ایذا میدهند که بذکر در نمی آید و اگر
بعد بهم نوشته اند غالباً هستند و بقیه آن بکرایه گاری آمد و شد صرف شده و دو قسط آن
وصول گشته و بعضی اوقات هم بنده مجبور شده ام که عطای آنها را بلقای نامبارک آنها
بخشیدم — اگر شکایت نویسم جمعی میگویند در دل صاحب دشنام میگوید بمردم و عاقبت الامر این
اشخاص که قابل دشنام هم نیستند پروائی ندارند چرا که حیا در دیده ندارند — ولی چون
بنظر بنده چنین میرسد که این اشخاص شوخ چشم با من شوخی میکنند من هم برآن میشوم
که با آنها شوخی کنم — من همیشه گفته و نوشته ام که اگر این اشخاص چندان بیحیا میباشند
که با وجود دستخط و وعده اراده دادن ندارند بهتر این است که اول دستخط نکنند — از آنجمله
شخص دیگری است که او هم در دفتر محاسبی و برادر بزرگ مرزا علی است که چون جواب قوه
مرزا علی را بخدمتشان دادم گفتم "دور مجنون گذشت و نوبت ماست" گفتند آغا
صاحب چند روز دیگر میدهم و هنوز نداده — یکی دیگر بزرگواری است که ابتدا اول
تعلقدار بود حالا بالانش عوض شده و خطاب نوابی هم یافته — و کان ذلک و دیگران هم
هستند و بهر حال بنده چشم از عنایت این بزرگان می پوشم ولیکن سزای آنها را در
کنارشان خواهم نهاد —

عرض دیگر بخدمت چنداد هندگان این است که کتابی که موسوم است به "اسباب ترقی
و تنزل مسلمانان" و آن بزرگواران مدد طبع آن چندا داده عوایق چندی در طبع آن واقع
شد که ذکر آنها لزومی ندارد ولیکن آخرالامر خواستم که حکومت این ریاست عظیم الشان
مسلمانان نیز استمدادی حاصل کرده بطور کاملیت آن کتاب را طبع کنم و این خواهش را
از نواب محسن الملک کردم که آن بزرگوار که گاهی برای بنده کاری نکرده بود این کار را
هم ناتمام رها کرده به علیگره تشریف برد و بنده شکر گذارم که این کار به استاد انجام

پذیرفت - کتاب مذکور کو با حاشیه ملاحظه بعضی از صاحبان گرام فرستاده شده است که پس از ملاحظه
و تنقیح و حک و اصلاح سرکار نیز مددی بفرماید - خلاصه این کتاب در صحت است نمیدانم یا در
دو بیت آگهی ندارم و از وجود و عدمش بکلی بیخبرم اگر مفقود نشده و بدست بنده افتاد
خواه سرکار مددی نماید و خواه مددی ننماید بهر نحو که باشد طبع خواهم نمود و بکرم فرمایان
خود حصه آنها را خواهم داد و اگر کتاب مفقود شد بهر نحوی که باشد زر آنها را مسترد
خواهم نمود که نگویند زر ما را خورد بهانه طبع کتاب - فی نهایت شرمنده ام ولی چکنم که من
نیز چون تمام خلق این ریاست معذورم که وعده خلافی کنم - خدا کند که اول قانونی
که درین لجیسلیتو جاری میکنند در بند و بست تعویق و تعلل در امور باشد -

در ختم این تمهید عرض میشود که این لکچر دو سال بود افتاده بود بیکار خیال کردم که
محنت رایگان میشود چند روپیه خرج کرده این را هم طبع کنم "این هم اندر عاشقی بالای
غمهای دگر" و حال ترجمه آن چنان بود که بیان رفت و اینک طبع میشود بعضی از آن
از فارسی و بعضی از آن در اردو و امید عفو است از بزرگانی که همدرد دین و قوم خود اند
و توقع این است که همه دعا کنند که خدا اهل ملت را توفیق اعمال نیک عطا فرماید -

بنده این اختلاف را مطلب لکچر خود نمودم که ظاهر نمایم که سبب نزاع تمام خلق خدا
از ابتدای جهان تا کنون و تا قیامت همین اختلاف است و این اختلاف زاده بطن النفس
و جهالت است - ولی در آن مجلس که این لکچر داده شد از اتفاق لا یعلمی کرسی نشین
گشت که بیچاره از فارسی یک حرف هم نمیدانست و چون دو ساعت بنده عرق ریختم در
خواندن لکچر جناب کرسی نشین مطلب نرسیده و فحوای کلام را نفهمیده بجا لفت برخاست
و صدق مطالب لکچر ما را گردید - ولیکن امید هست که هر کسی غرض بنده را درین لکچر
بفهمد جز معدودی و افسوس است که ترجمه آن چنانچه باید نشد و بنده مجبورم که بعضی
از مقامات آنرا در فارسی بنویسم و ازین هم ظاهر کنم که خدمت قوم و اهل ملت تا چه
اندازه دشوار است که کمتر کسی بگردن خود میگیرد که میخ بر سنگ کوبیدن است +

یکجهتی این است

ابتدا باید دانست که فرق است درمیان نفاق و اختلاف فرق کلی - عرصهٔ نفاق بسیار تنگ و محدود است و منحصر است بعموم جهال و اهل بازار و یک از هزاران فرق اهل عالم - ولی اختلاف محیطی است عظیم که هر فرقه و سلسله در آن غریق اند چه عالم و چه جاهل سوای خردمند کامل - نفاق را سبب و لحاظی موجب نیست و مبنی بر هیچ غرضی نی ولی اختلاف را سببی میباشد و ارادهٔ خاصی در آن ملحوظ است که بدون آن سبب وجود نمی یابد -

مثال

اگر شخصی بجهالت بدیگری دشنامی گوید یا سنگی بر سر افگند و دیگری آن فعل را دیده خاموش ماند و بی پروا درگذرد میتوان گفت این فعل نفاق یا از روی نفاق است و ازین کلام که مسلمانان اتفاق ندارند همین ها قریب بهمین معنی مفهوم میشود - ولی چون زدن آن مرد و بی پروائی این مرد بلحاظ اختلاف مذهبی یا مغایرت دیگری باشد این فعل را باید خواند اختلاف - مثلاً خلافت خلفای رسول الله موجب اختلاف مذهبی دو فرقهٔ عظیم اهل اسلام شد که هزار و سیصد سال بر آن گذشت و آتشی بود که کرورها خانه را خراب کرد و خونها را ریخت و هیچ آبی آنرا خاموش نمی تواند کرد - علی هذا القیاس بمرور ایام مسلمانان فرق بسیار مختلفه شدند و بهمین سان هر اندک اختلافی در اصول یا فروع مذهب خصم یکدیگر شدند - چنانچه سبب اختلاف و خصومت مسلمان و هندو امروز گاوکشی و اگر باطن آن چیز دیگر است ظاهر همین و از همین گونه چیزهاست سبب اختلاف کسانی که پارٹی نشنل کانگرس هستند و مخالفان آنها نیز یک لحاظی است از این گونه - اختلاف هابیل و قابیل و سلم و تور و ایرج نیز در اوایل جهان یک چنین لحاظی بود و این اختلافات همه بمحوای یک شعر حافظ است که گفته "جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند" - پس معلوم شد که اختلاف تمام خلق مبنی بر لحاظی است +

اگر حالا بگوئیم که اینهمه اختلاف بی اصل اند و همه از روی جهالت هستند این هم غلط است ولی بیشک در فیصدی ۹۹ از روی جهالت است اگرچه جهان دانش و کسانی که دعوی خردمندی میکنند نیز درین اختلافات شامل هستند - بدلیل و برهان قوی میتوان ثابت کرد که این مردم

درواقع جاہل بودہ وجاہل اند - چنانچہ ما بچشم می بینیم کہ در مطلب گاؤ کشی تمام عقلای ہنود
واہل اسلام نیز شریک ہستند و ہمین عقلا آتش افروزی وفتنہ انگیزی میکنند - مسلم است
(و این خصوصاً عقیدہ بندہ ہست) کہ اہل ہیچ مذہبی را نمیرسد کہ اہل مذہب دیگری را منع کنند
از ارتکاب ہر امری کہ مربوط ہستند باصول یا فروع مذہب او - معلوم ہست کہ مسلمانان می
توانند کہ در عید اضحی اشتر وگاو و گوسفند وغیرہ را قربان کنند ولیکن مختار اند کہ ہر جنسی را
کہ بخواہند از آن بکشند وغالباً در ملک ہند بیشتر گاو وہم میکشند - ولیکن کشتن گاو منحصر بعید
قربان نیست درمیان مسلمانان بلکہ تمام سال می کشند واکثر فقرا میخورند وبعضی ہم خصوصاً
در دکن گوشت گاو نمی خورند متنفر اند واز نام گاو در زبانی رود آب دہان بر زمین می اندازند
حالانکہ بزرگ عالیشان مولوی سمیع اللہ خان نامی شرعی نوشتہ ہست در اخبار انگریزی یعنی
پس ہنود بجہالت منع می کنند کشتن گاو را و مسلمانان بجہالت مخالفت میکنند ہنود را
و در واقع سبب اصلی آن ہیچ نیست - این ہمہ اختلاف و گفتگو و خونریزش را این کلام
بس ہست - ہر شخصی را حق آن ہست کہ در خانۂ خود بکند ہر چہ بخواہد مشروط بر آنکہ ایذائی
بہمسایہ اش نرسد و ہمسایۂ او را نمی رسد او را منع کند اگر ایذائی با و نرسد +

پس معلوم شد کہ اختلاف را وسعت بسیار ہست وشامل تمام خلق جہان ہست و ہر فرقہ
از اولاد آدم درین بحر بی پایان غریق ہست - لاکن این اختلاف را عدد و شمارہ نیست
ولاز عدد وشمارہ خارج ہست ولی غالباً بر سہ قسم ہست و بندہ تمام اقسام آنرا در تحت سہ
قسم جمع نمودہ ام یعنی کہ اگرچہ یک شخص ہستند در سہ لباس اند - **اوّل** اختلاف مذہبی -
دوم پولیٹکی - **سوم** فہمی - واین سہ چون شاخ میباشند کہ از یک تخم
یا بیخ روئیدہ باشند کہ آن جہالت ہست ولیکن البتہ تربیت آب وہوا وآفتاب وسایہ
ومقتضیات دیگر حالت اصلی بعضی را تغییر دادہ وحالت بعضی دیگر ہمان حالت اصلی باقی
ہست - واز آنجائیکہ ہر نیک وبد وہر گونہ صفت ممدوح وخصلت مذمومی در جہان راجع
ہست بعقل یا جہل وبلغت ہر قومی ہر لفظی کہ بمعنی عقل یا جہل باشد مرادف یکی ازین دو ہست
پس تمام اختلافات جہان نیز از وجود وعدم عقل وجہل مرجوع اند وہر یک ازین دو کہ از حد خود
تجاوز کند بسبب علم یا بیدانشی وابستگان آن نیز زیادہ از دیگری می شوند - بنابر این باید
بگوئیم کہ اولین وقوی ترین این سہ اختلاف فوق اختلاف فہمی ہست و تاریخ عالمیان

۹۸ حصه بواسطهٔ خلاف فهمیه است بخط غیر مستقیم و دو از آنها بواسطهٔ خلاف مذهبیه و پولیتیکیه بخط مستقیم - و در واقع تماماً بواسطهٔ اختلاف فهمیه است -

تشریح

اگرچه از برای مثال کرورها چیز میتوان بیان نمود ولی درین جا بطور اختصار یکی دو بیان میشود - صاحب غیاث اللغات می نویسد "پادشاه بدال فارسی صحیح نیست و بدال عربی هم آمده و اینکه در هندوستان بدال عربی شهرت دارد ظاهراً از جهت آنستکه جزو اول است لفظ کلمه مذکور که بزبان هندی قبیح است" - این مرد بزرگوار که فرهنگ نوشته است ده فارسی نمی داند همین علت که او ذکر میکند در جزو اول بادشاه نیز هست چراکه باد در لغت فارسی یک معنی آن قبیح است - پس چنین معلوم میشود که در زمان سلاطین عظیم الشان اسلامی که در هند بودند هر که میگفت "بادشاه" اورا می کشته اند بسبب آنکه صدها سال است که هزارها کرور خلق هند باین غلط فهمی در بوده اند و بزرگان و فضلای آنها بهمین غلط فهمی و تحقیق جهالت گلستان و بوستان و دیگر کتب بزرگان ایران را تباه و مسخ کرده اند - از همین قبیل است "پاینده باد" "تا ابد" "زیبد" "مبارکباد" و امثال اینها که نزد جهال بد مفهوم هستند چنانچه "زیبد بوقار الا مرا لبس وزارت" که بی دانشی بر آن ایراد کرده بود - در جاهای دیگر هم همینطور بوده که "ای تاج دولت بر سرت" را گفتند در تقطیع "لت بر سرت" می شود - اگر یک ایرانی تازه وارد (هر درجه که باشد) در مجلسی باشد و یک شخص هندی که فارسی بخوبی میداند او را بگوید "آقا صاحب کبیر (کهیر) میخوری" آقا صاحب که همیشه یای معروف و مجهول را یکسان تلفظ کرده بر میخیزد و کفشی میزند بر سر آن هندی بلکه زخمی هم باو میزند و باده فساد دعوی میشود - پس این همه از اختلاف فهم میشود و بعدم دانستن و ادراک +

بهر حال اگر بحث زید و عمر در حلت و حرمت شراب است این بحث مذهبی است - اگر بحث آنها بر سر نفع و نقصان ظاهری شراب است یا بلحاظ دوا برای جسم یا بلحاظ فایدهٔ آمدنی ملک و مالیات پادشاه این بحث پولیتیکی است - ولیکن اگر یکی ازین دو بحث باهم دو مخلوط شود و باینکه یک طرف چنین فهمید که طرف دیگر شرابی است که تعریف شراب میکند و مخالفت نمود و نزاع کرد این خلاف فهمی می شود - پس اگر نه هر دو

جانب جاهلان اند — اگر زنجیر باشد بگسلانند —

مراد از اختلاف مذهبیه این است که هر گروه و گاهی هر قبیل و طایفه که تعلق و اعتقاد غیر واقعی داشته باشد بمذهب یک شخص بر خلاف مذهب شخص دیگری آنرا اختلاف مذهبی گویند ولیکن البته در بعضی از مذاهب یعنی شرایع آن مذاهب اختلاف بسیار کم است نسبت بعضی دیگر و در بعضی توهمات جاهلانه بیشتر است از بعضی دیگر — در مذهب اسلام این هر دو نیز می باشند خصوصاً ثانی — تمام اعمال و افعال اهل اسلام یعنی خوردن و خوابیدن و رفتن و آمدن و عروسی و ماتم و اسباب خانه و لباس تن و سر و گردن و ریش و سبیل و امور ریاست و غیره نسبت کمی یا بسیاری بمذهب دارند — علاوه برین ها پنجاه کرور خرافات و توهمات دیگر نیز جهال و عوام الناس پیدا کرده اند برای اینها — و اینها را نه کسی میتواند بیان کند و نه کسی می تواند فهم نماید تا مردم تحصیل علم نکنند و بواسطه علم نیک و بد اینها را تمیز بدهند —

مراد از اختلاف پولتیکیه درین مقام آن اختلافی است که خاص نسبت داشته باشد بمملکت و ملکرانی و امور داخله و خارجه ملک و جنگ و تنازع با اقوام دیگر یا جنگ و تنازع مختلف فریق بر سر عهده و مناصب و غیره —

اختلاف فهمیه را نیز فی الجمله بیان نمودیم و اصل و سبب آن اندک تفرقه است در افهام خلق خصوصاً در میان مردمان جاهل یا علمای ناکامل — اگرچه هر شخصی که فی الجمله علم و دانش داشته باشد بخوبی یا آسانی اندازه میداند که این اختلاف چگونه و بچه صورت و بچه سبب بهم رسیده اند و عدت آنها بچه اندازه است ولیکن بازگشتی نمی فهمند یا جهال عارضی پیا شند که چشم و گوش آنها را فرو بسته اند از دریافت این اختلافات —

ما نمی گوئیم که اختلاف باید از جهان معدوم شود زیرا که این اختلاف خود در بعضی مقامات باعث ترقی و رفعت و استیلا و دولت و آسایش قومی می شود چنانچه در میان اهل فرنگ امروز همین اختلاف مایه ترقی است ولی در میان مسلمانان مایه نکبت و ذلت است همین قدر ما می گوئیم که چرا باید اختلاف موجب خصومت و خونریزی و خرابی و تباهی باشد — آنچه بنظر بنده می آید دو سبب عظیم دارد — یکی بی علمی و جهل در میان عامه خلق — دیگری دوستی مال دنیا در میان فرقه اعلا و دانشمندان از خلق که محض برای مال و جاه و مسند دنیا جهال را علما بند را انگیخته می سازند بخصومت دیگران

چنانچه امروز تنازع مسلمانان و هنود از این قبیل است بزرگان و صاحبان دانش کشتن گاو یا نواختن ساز را قریب به بتکده‌های هنود و مساجد مسلمانان بهانهٔ قرار میدهند و جدال میکنند و خون یکدیگر را می ریزند همچنین بشیعه و سنی و همچنین دیگر ذاتهای خلق در دیگر ممالک جهان ـ

ولیکن قاعدهٔ کلی این است که چون علم در میان قومی کم است اختلاف مذهبی بسیار و کثرت است برخلاف چون علم کثرت بهم رساند اختلاف مذهبی کم میشود و اختلاف پولیتکی کثرت بهم میرساند چنانچه امروز در میان اهل یورپ وجود دارد ـ هیچ چیزی در جهان از برای تنبیه و آگاهی اهل اسلام و همچنین عموم خلق آشیا عجیب‌تر و سبب بیداری از خواب غفلت نیست اگر انسان باشند و غیرت و حمیت قومی و خیال ترقی در سر داشته باشند چندانکه حالات قدیم این نصاری است که امروز در نقطهٔ کمال استند در هر امری از امور دنیاوی و معلم اهل عالم اند در هر گونه علم و تربیت و هنری و لهذا ما باید ملاحظه کنیم در تاریخ احوال این ملت و ببینیم که در ازمنهٔ ماقبل اختلافات دینیه و نیز خصمیة آنها تا بچه حدود در چه بوده است ـ

اگرچه دل مین آتا ہے کہ نصاریٰ کی تاریخی حالات کو چھوڑ دون مدو لحاظ ایک یہہ کہ اکثر پڑھنے والونکو اتنی فرصت نہین ہے کہ پڑھین ـ اور دوسرا یہہ کہ اکثر ہمارے منظم صاحب دفتر محاسبی جیسے کو دن و ناقہم ہین کہ ابدا نہ سمجھینگے کہ اس تاریخ باشی کا مطلب کیا ہے اور غرض کیا ہے اور اسکا نتیجہ کیا نکلیگا اور اس سے فایدہ کیا ہے اور ایسے صورت مین اس عبارت کا مفہوم صادق آئیگا "یسین بگوش خر خواندن و خیش در زمین شوره راندن" ـ

شعر "بر سیہ دل چہ سود خواندن وعظ نرود میخ آہنین بر سنگ" ـ معاذلک اور ساتھہی یہہ خیال بھی ہوتا ہے کہ اگر ہزارون مین سے دس آدمی بھی سمجھینگے تو بس ہے اور سمجھنے والون سے دنیا خالی نہین ہے ـ

الغرض مین اختصارا عرض کرتا ہون کہ اگرچہ حضرت مسیح روح اللہ علی النبی وعلیہ السلام بیت المقدس مین پیدا ہوئے اور یہہ زمین ایشیا مین واقع ہے اور بسبب قرب و اتصال مولد مسیحی کو ملک عرب سے بہت مشابہت ہے مگر باوصف اسکے دین مسیحی ابتدائے شہر روم پایہ تخت ملک اٹیالی شایع ہوا اس لحاظ سے شہر روم بھی بیت المقدس کا ہم پایہ ہوا

اور رتبہ مین ہمارے مکہ مشرفہ کا ہمسر و ہمسنگ ہوگیا - چنانچہ اجتک اکثر سادہ لوح عیسائی
اوس شہر کو زیارت کیواسطے جاتے ہین مرور دہور سے عیسائی مقدس کتابون کی
حقایق و بیانات مین بہت سارے تغیرات و تبدلات پائے گئے - چنانچہ پانچوین صدی
مین عیسائیون نے حضرت مسیح اور اونکی والدہ مخدرہ حضرت مریم اور حواریون کی
تصاویر و تماثیل کی بیحد عزت و حرمت کرنا شروع کیا - اور علی ہذا القیاس اونکی
صلیب اور دوسری چیزون کا اعزاز و احترام کرنیلگے - ساتوین صدی مین روم کے بڑے
ملانے اپنے آپکو سارے عیسائیون پر رئیس اور بادشاہ قرار دیا - گیارہوین صدی مین
ملاے وقت نے جسکا نام (پوپ گرگری) تہا اور وہ ساتوان پوپ تہا تمام علما کو
نکاح کرنے سے منع کیا - بدین دلیل کہ جو شخص کلیسا کی خدمت کرتا ہو اوسکو ضرور ہے
کہ وہ ہمیشہ پاک و صاف اور مقدس رہین اور تقدس نکاح و تزویج کے بعد باقی نہین
رہ سکتا اور پہر اوسنے یہہ بہی دعوی کیا کہ مین حضرت مسیح کا خلیفہ ہون - اور میری تعظیم
و تکریم تمام سلاطین پر فرض ہے - اسی زمانہ مین یہہ بہی شروع ہوا کہ جو کوئی شخص عفو
جرائم و غفران گناہ چاہتا تہا اوسکو نماز اور روزہ اور حج وغیرہم کے علاوہ شدید
محنتین اور شاق ریاضتین بتلائی جاتی ہین - اوس زمانہ کے عیسائیون کے اعمال
و افعال اور مذہبی اختلافات کا معلوم کرنا اونکی تاریخون کے سوا کسی اور ذریعہ سے
ممکن نہین - مثلاً ایک زمانہ مین اسباب تصاویر و تماثیل کی پرستش تہی - اگرچہ
ابتدا مین علمانے اس امر مین مخالفت کی لیکن آخر اپنے نفسانی اغراض کے لحاظ سے اوس مخالفت
چہوڑ دیا اور ایک عرصہ دراز تک مختلف فرقونکا یہہ امر موجب اختلاف رہا اسکے بعد سنہ ۷۲۶ع
مین جرمنی بادشاہون مین سے ایک نے (لیو) یہہ ارادہ کرلیا کہ اس بت پرستی کو مسدود
و معدوم کرے لہذا اول تصاویر کو جو کلیسا مین ہین توڑ ڈالنے کیواسطے حکم دیا لیکن
قضیہ برعکس ہوا - اور عام لوگون مین توہمات بڑہ گئے اور اونکی دلون مین جہالت
کی آگ مشتعل ہوئی - اس بادشاہ کے بیٹے نے مناسب جانا کہ اہل کلیسا کو بخود واگذار
کرے کہ آپسے آپ معدوم ہو جائین اسکے بعد رہبانیت شائع ہوئی اور اکثر نصاریٰ
نے گوشہ عزلت اور کنج غار مین رہنا اور ریاضات شاقہ کا برداشت کرنا اختیار کیا
ابتدا مین یہہ طریقہ مصر مین پیدا ہوا اور رفتہ رفتہ تمام ممالک فرنگ جاری ہوا اور

رہبانون کے چھوٹے چھوٹے فرقے ہر ایک اپنے لئے خاص خاص ضابطے مقرر کر لیتے اور باہم
معاہدے کر لیتے اور قسم کہاتے کہ ہر شخص اپنے فرقے کی اور اوس فرقے کے ضابطے کی
پیروی کریگا - روم کے ایک ملا (سنٹ بنیڈیکٹ) نے شہر روم مین ایک خاص قسم کی
رہبانیت اپنی نام پر وضع کی یعنے ڈیرون مین بیٹھنا اوسکا طریقہ تھوڑی عرصہ مین بے
حد و نہایت پھیل گیا اور کثرت پذیر ہوا اور اوس نے اپنے وکیلون کو کثرت سے یورپ
کے ہر ایک ملک مین بھیجا - اور اون وکیلون پاس بکثرت روپیہ جمع ہوا اور روپیہ
کثرت سے اونکا طریقہ ملک فرنگ کو گھیر لیا - پانچوین صدی مین رہبانون کا ایک
اور فرقہ پیدا ہوا جو منارون اور بلند ستونون پر چڑھکر کھڑے یا بیٹھے ریاضت کرتے
تھے - اس فرقہ کا ایک شخص (سیمیون) شہر شام مین سینتیس برس تک
ایک ستون پر جسکی رفعت ساٹھ گز کی تھی جا رہا - اور اوسی مقام پر مر گیا اور ابتدائے
سن عیسوی مین ایک یہہ رسم بھی جاری ہوئی تھی کہ گنہگار اور جرائم کار اپنے گناہ و جرم کا
اعتراف کسی ملا کے کان مین چپکے سے کر لیتے اور معافی مانگتے تھے - چوتھی صدی مین
پھر یہہ رسم موقوف ہوئی لیکن چارلس بزرگ (شارلمان) کے زمانہ مین پھر اس رسم نے شیوع پیدا
کیا اور اب تک تمام رومن کیتھولک کلیساؤن مین جاری رہا - انکے معاش اور بدافعال
پوپ صاحب (الگزنڈر سوم) نے ایک اس رسم کی بھی ابتدا کی کہ جسکو چاہتا اوسکو
ولی کامل بناتا تھا اور پھر ایک ملا کو جو پوپ کے ماتحت ہوتا تھا یہہ اختیار حاصل تھا یعنی
وہ بھی جسکو چاہتی ولی بنا دیتا - یہہ حال بارھوین صدی تک جاری رہا اور جس ملک
کو شارلمان نے فتح کیا اوس ملک کے سارے باشندے عیسائی ہو گئے اور جو ملک اوس سے
فتح ہوا وہان کے باشندے کافر رہینگے - آٹھوین اور نوین صدی کے درمیان
چارلس بزرگ جسکا نام [illegible] پیپن تھا کلیساؤن کے واسطے بکثرت وظائف [illegible]
اور بے حد اوقاف قرار دیا - اس دولت کی زیادتی کے سبب سے روم کے پوپون نے [illegible]
کے سارے ممالک کو اپنے تحت مین لائے - [illegible] اول نے ایک یہ اشتہار دیا کہ
[illegible] مین تمام قضایا اور احکام دنیا (و دینیہ) مین میرا حکم [illegible] پر حاکم اور قاضی [illegible]
[illegible] پر فوقیت رکھتا ہے اور میرے ہی [illegible] ہے کہ مین کلیسا کے [illegible] کو
[illegible] اونکا [illegible] دون [illegible] کرون اور مین اون کو [illegible] کیواسطے [illegible]

[illegible]

وضع کردن اور ضرور ہے کہ میرے مانیے تمام سلاطین نصاریٰ کے دربار مین حاضر رہین اور سلاطین میرے احکام کے مقید و مطیع رہین یعنی مفترض الطاعت ہون - ایک شخص نے (اسیدروس نام) تین ہزار قانون یا یون کہو احادیث و اخبار کذب اسواسطے اختراع کیا کہ نظم و نسق کلیسا اور اقتدارات کیواسطے سند و تمسک ہوں - چنانچہ ۶ صدی تک کوئی بھی اون قوانین کی حقیقت نہین جانتا تھا - ان اسناد تمسک کے روسے جو پوپون کے بنائے ہوئے تھے جو کچھ اونکی جی مین آتا تھا کرتے تھے - ان اسناد کی روسے پوپ کو ایک یہہ بڑا اقتدار بھی حاصل تھا کہ پوپ سلاطین کے امر مناکحت مین مداخلت رکھتا تھا اور یہہ کام خاص پوپ سے متعلق تھا - یعنی سلاطین کی نکاح و تزویج کا اختیار پوپ کے سوا کسیکو نتھا +

جب رئیس کلیسا (یعنی رئیس شرع و دین علیسوی) اسطرح اپنے معبودیت کے رشتہ کو سلاطین تاجدار کے گردن پر لپیٹ کر کھینچتا تھا کہ سلاطین بین اپنے وضع شاہانہ کو بدل کر گوشہ نشین اور ریاضت اختیار کی اور عبادات اور دعوات مشغول رہے فرائض سلطانی کو طاق پر رکھی اور ارکان ملک ائی کو مہمل اور بیکار چھوڑ دیا اور ریاست کے سارے رشتہ سلطنت کے جمیع تعلقات کو ملاؤن کے دست قدرت پر سپرد کر دیا اور سلطنت ملا بازی ہوگئی اس زمانہ مین جبکہ یہہ معلوم ہوتا تھا کہ اب پوپ کا اقتدار و استیلا نقطۂ کمال پر پہونچ گیا یکایک ایک صدمۂ عظیم اُن اقتدارات پر وارد ہوا وہ یہہ تھا کہ اُون ایام تک اعلم العلماء قسطنطنیہ کو پوپ خود مقرر کرتا تھا اور اس انتخاب اور انتصاب کو اپنا خاص حق جانتا تھا لیکن اسوقت (امپرار میکائیل سوم) جو قسطنطنیہ اور ممالک شرقیۂ یورپ کا شہنشاہ تھا اوسنے پوپ کے نائب کو جو قسطنطنیہ مین اعلم العلما رہتا معزول کر دیا اور دوسری شخص کو جسکا نام (فوشیوسس) تھا اوسکے جای پر اپنی اختیار سے منصوب کیا (پوپ نیکلوس اول) اس جسارت سے نہایت خشمگین ہوا اور ۸۶۳ء مین فوشیوسس پر اوسنے ارتداد کا فتوی دیا اور فوشیوسنے بھی بخوف پوپ صاحب مذکور پر ارتداد کا فتوی جاری کیا - اُسزمانہ مین جسکی نسبت مین گفتگو کر رہا ہوں کلیسا یعنی طریقہ مذہب علیسوی دو شعبون کے پیرو ہا ہین جب اسطرح دو شخص دنیا دار افزون طلب حریص مدعیون کے درمیان مین یہہ مخالفت اور مغائرت واقع ہوی تو مذہب علیسوی بے انتہا حقیقت خفیف و ذلیل ہوا -

علماسب کے سب اپنے حدود سے قدم باہر رکھے اور اپنے فرایض مناصبی کو ہاتھہ سے دیکر حریص دونیا دار اور شہوت پرست اور تمام سلطنت کے عہدے اور حکام کے تعررات اور وزارت کے مسندین روز روشن در روبر ملا او باش ورارا ذل کے ہاتھہ بیکنے لگے اور رشوت اور پیش کش اور ہدیہ لینے لگے ـ لیکن فوٹیوس خود مستثنی رہا ـ اور اون اعمال قبیحہ سے مبرّا تہا ـ

ایک مختصر نقل اکثر ہمارے ہم مذہبون کیواسطے قابل ملاحظہ ہے جس مین ایک عیسائی ملاّ کا شرح حال ہے جسکا نام (بکٹ) تہا ـ یہہ شخص خاندان عالیشان سے تھا اور زمانہ سے (ولیم کانکرر) ملک انگلستان کو مسخّر کیا اس شخص کے اجداد ہمیشہ داعلی درجات رکہتے تہے ـ یہہ شخص آغاز جوانی مین شہر (کانٹربری) کے بڑے ملاّ کے پاس آمد و رفت رکہتا تہا ـ اور اوسنے اپنی ہوشیاری اور چالاکی سے اپنی آپ کو اوس بڑے ملاّ کے پاس مورد عنایات بنایا اسکے بعد یہہ شخص ملک اطالیا کو گیا اور وہان جاکر بڑا کامل و فاضل اور قانون دان بنکر وہان سے واپس آیا اور جب بڑے ملاّ کے خدمت مین پہونچا تو اوسنے اپنے ماتحت مین ایک عہدہ کانٹربری کی کلیسا مین عنایت کیا ـ اگرچہ یہہ عہدہ بہت بڑا تہا لیکن اس شخص نے امور مفوضہ بخوبی سرانجام دہی کی ـ پس ازان اوس بڑے ملاّ نے اس شخص کو امور مربوطہ روم مین اپنا نائب و وکیل قرار دیا ـ

الغرض جب ہنری دوّم بادشاہ ہوا اور جب اوسنے عنان حکومت ہاتھہ مین لی اوس بڑے ملاّی روم نے اپنی سفارش سے ملکہ دربادسے (بکت) کو چن سلار بنایا ـ چن سلار کے لفظ کا ترجمہ اردو یا عربی مین جیسا کہ چاہئے مجہ سے ہو نہین سکتا ـ لیکن اسقدر عرض کرتا ہون کہ شیخ الاسلام عظیم چن سلار کا مترادف المعنی لفظ ہے جسکی عظمت اور جسکا نشین بیان نہین ہوسکتا ـ بادشاہ نے بکٹ کو اس بڑے عہدہ سے سرفراز کرنیکے بعد اپنی بیٹے کی تربیت و تعلیم کو بہی اوسیکے ذمّہ کردیا اوس زمانہ تک انگلنڈ مین کیسے شخص کو ایسا جاہ و جلال میسّر نہوی تہی ـ عام مقبولیت ظاہر کرنیکے واسطے اس سے زیادہ اور کیا ہوگا کہ تمام امرای بلند مکان اور روسائے عالیشان کے لڑکے اوسکے گہر مین تحصیل علم کے غرض سے پڑہے رہتے تہے اور اوسکے دربار مین کل ارکان سلطنت حاضر ہوتے تہے اور جب کثرت سے لوگ جمع ہوتے تہے اور جگہہ نہ ملتی تہی تو لوگ سوکہی گہانس پر بیٹہتے تہے ـ اور اوسکی حصول ملازمت اور قدمبوسی کو فخر اور مخاطبت اور مکالمت کو عزت

سمجھتے تھے یہان تک کہ خود بادشاہ بھی اوسکی دعوتون مین آجاتا تھا ۔

الغرض اوس بڑے ملا کے مرنے کے بعد ہنری کو جانشین کے لایق بکٹ کے سوا کوئے شخص نہین ملا اور اسکے سوا ہنری کو اس بات کا بھی یقین تھا کہ جب بکٹ کو مین ملا بنا دونگا تو بکٹ میرے ارادون کو قوت دیگا اور مجھی اوس سے مدد ملیگی جس ارادہ سے بکٹ واقف تھا اور وہ یہہ کہ ہنری چاہتا تھا کہ ملاؤن کو اپنے قبضہ مین رکھے مضمحل و منقاد کرے ۔ لیکن ازآنجا کہ آدمیون کی طبیعت نمکحرام ہے اور بمضمون اس شعر کے "جنبیت را چو تعہد کنی و بنوازی ؛ بدولت تو نظر میکند بانبازی" ؛ بکٹ ملا کے عہدہ پر سرفراز ہوا سنہ ۱۱۶۲ع مین اور ساتھ ہی اوسنے اپنی مزاج کو بدل دیا اور بادشاہ کی اجازت بغیر چنسلاری کی خدمت کا استعفا دیدیا ۔ بدین عذر کہ اب مجھے دنیا کے معاملات اور کاروبار کو چھوڑ دینا چاہیئے اور دنیا دارون کی صحبت سے دور رہنا چاہیئے ۔ اوسنے اپنی شوکت و حشمت اور اپنے جاہ و جلال کو کال رکھا صرف صورت اور لباس مین تغییر دیا اور سرگرم ریاضات شاقہ ہوا ۔ باوصف اسکے کہ ہنری کا اب ارادہ تھا بلکہ وہ چاہتا تھا کہ بکٹ بادشاہ کے واسطے ہمیشہ سپر بنا رہے ۔ مگر قضیہ برعکس ہوا اور یہہ امر بادشاہ کے پہلو پر تیر کا کام کیا ~~اوسکو اپنا مطیع و منقاد کرے~~ عاقبت الامر مخالفت برہٹی بادشاہ ہر ایک امر مین بکٹ سے خلاف کرنا شروع کیا اور عزم بالجزم کیا اوسکو اپنا مطیع و منقاد کرے ۔ (نہ اردو درست ہست و نہ مطلب معلوم ۔ اصل عبارت فارسی این است " اگرچہ ارادۂ ہنری این بود کہ این مرد را سپری سازد در مقابل بی اعتدالی ہا و تعدیہای سایر ملا ہا مگر بکٹ خود علم مخالفت برافراخت و تیغ خلاف آخت و یک مدعی سخت ہنری شد و در ہر امری مداخلت آغاز نمود کہ اورا زیر دست خود سازد " ۔)

اتفاقاً ایک شخص جسکو کلیسا سے کچھہ تعلق تھا ایک شریف آدمی کی بیٹی کو اکوئہ ماتمن کیا اور اوس شریف آدمی کو مارنے کا ارادہ کیا بادشاہ نے اوس شخص کے نام عدالت سے حکمنامہ حاضری جاری کیا ۔ لیکن بکٹ نے اوس ملزم کو اپنے اختیار سے قید کیا اور عدالت مین یہہ حجت پیش کی کہ کلیسا کے علاقہ دارون کا حق ملاؤن کو ہے اور اوس ملزم کی سزا اسی قدر کافی ہے کہ وہ بیحرمت ہوجاوے کوئی اور سزا ملاؤن کے واسطے جایز نہین ۔ اور بادشاہ کو یہہ اصرار تھا کہ ملزم بالضرور عدالت مین حاضر ہوکر جوابدہی کرے ۔

اور عدالت کے احکام کی تعمیل ہو اس واقعہ کو ہنری دلیل و تمسک بنایا اور اوسنے وقت کو غنیمت جانکر کل علما سے یہہ سؤال کیا کہ تم قانون قدیمہ مملکت کے مقید و پابند ہون۔ اسوقت بمجبوری علمانے متفق اللفظ یہہ کہا ہمین وہ قانون منظور ہے۔ پس ہنری نے ملاؤن کو جمع کرکے ایک قانون ایجاد کیا جسکا ١٦ فقرہ مین یہہ حکم تہا کہ "علما بہی اگر مجرم ہون تو شاہی عدالت مین حاضر ہوکر جرم منسوبہ کی جوابدہی کرین اور اوسکی تحقیق شاہی عدالت مین ہوگی"۔ اس قانون کے نافذ ہونیکی سخت ضرورت تہی کیونکہ ہنری کے جلوس سے اوس وقت تک ایک سو واقعات قتل ہوے تہے اور سب ملاؤن کے ہاتون سے ہوے جسکی سزا بجز ریاضت شاقہ اور کچہہ نہتی۔ بکٹ پہلے شدت کیسا تہہ اس قانون کے نفاذ سے انکار کیا مگر جب دیکہا کہ کل علما نے اپنا دستخط کیا ہے تو اوسنے بہی مجبوری کے ساتہہ دستخط کیا اور حلفًا اقرار کیا کہ بدون تعاذر وحیلت قانون کے مطابق عمل کریگا۔ لیکن جب پوپنے اوس قانون کو امضا نکیا اور باطل کردیا تو بکٹ نے بہی اپنے فعل سے اظہار ندامت کی اور اوسنے کوشش کی کہ علما کو جمع کرکے اور متحد ہوکر اپنے استقرار حقوق کا دعوی کرے۔ ادہر ہنری نے بہی ارادہ کرلیا کہ ظلم شوخ چشم اور گستاخ ملا کو مغلوب و منکوب کرے اور اس کام کے واسطے ایک کونسل قائم کی اور کونسل مین بکٹ کے نسبت ایک مقدمہ پیش کیا جس مین بکٹ نے اور ہی شہادت کیسے انکار کیا تہا اور علے ہذا القیاس شکست عہد و پیمان کا جو مقدمہ بادشاہ کے ساتہہ ہوا تہا۔ ان مقدمات مین بادشاہ نے بکٹ کو بغاوت عدول حکمی مجرم قرار دیا اور ضبطی جایداد کا حکم نافذ کیا اور اس پر بہی ہنری قانع نہوکر دلیلون اور بیانون سے ایک مبلغ خطیر نقد طلب کیا اور علی ذالک زمانہ چنسلاری کا محاسبہ طلب کیا اور نیز یہ بہی حکم دیا کہ کلیسا اور معابد کی آمدنی کا بقایا واپس کردے۔ ایک روز بکٹ نہایت مجبور اور تنگ ہوکر کلیسا مین تشریف لیگئے اور اونہونے اپنی رہبانیت کا لباس زیب تن کیا اور ایک صلیب ہاتہہ مین لیکر بادشاہ کے دربار کے طرف چلے بایں قصد کہ بادشاہ اور اہل دربار پر فتوی ارتداد جاری کرے۔ ہنری ایک حجرہ مین بیٹہے ہوے دور سے اس حال کو سمجہہ گیا اور دوسرے ملاؤن سے کہلا بہیجا کہ وہ اس ارادہ سے باز آوے اور یہہ بہی ارادہ کیا کہ اس لغو حرکت کی سخت سزا دیوے لیکن بکٹ نے اوسوقت صرف اسقدر بادشاہ سے درخواست کی کہ اوسے شہر

[illegible]

نارتھمپٹن) کو روانہ ہونے کی اجازت ملجاوے ۔ ہنری نے اوسکو اجازت نہ دی ۔ بکٹ ایک زمانہ تک رہبانون کے لباس مین پہرتا رہا اور بالاخر وہ خفیہ طور پر فرانس کو چلا گیا ۔ لوئیس بادشاہ فرانس جسکو ہنری کے جاہ و جلال پر حسد تھا بکٹ کا خیر مقدم کیا اور بڑی خدمت اور عزت دی اور حمایت کا وعدہ کیا ۔ ازان بعد دونون بادشاہون کے درمیان ایک جنگ عظیم واقع ہوا اور پوپ نے ہنری کو فتوی ارتداد کی تخویف دی ۔ تین سال کے جنگ و نزاع کے بعد پوپ اور ہنری دونون نے باہم مصالحت کی کہ ہنری بکٹ کو چھ برس کے بعد وطن مین واپس آنے کی اجازت دیگا ۔ بعض قیود اور شرائط کے جس مین بکٹ کا ہی فائدہ تھا ۔ باوجود اس کیفیات کے بکٹ نے بھی رعونت اور شوخ چشمی نہ چھوڑی اور ایک لمحہ ہنری کو ایذا دینے سے باز نہ آیا اور ہر لحظہ ہنری خوف مند تھا ۔

ہنری نے یہہ تدبیر بہی سوچی کہ اپنے بیٹے کو اپنا جانشین مقرر کرے اور ملا ئی بزرگ شہر (یارک) کے ہاتھون اوسکے سر پر تاج رکھا دے لیکن بکٹ مانع ہوا کیونکہ خود اعلم العلمائے (کنٹربری) تھا اور اسی رسم کو اپنے حقوق مین داخل سمجھتا تھا ۔ بکٹ جب وارد انگلستان ہوا تو اوسنے اعلم العلمای یارک سے ملاقی ہوا اور دوسرے اور دو اعلم العلمای سے بہی اوسنے ملاقات کی اور ان تینون کو اطلاع دی کہ اگر تم ہنری کی خواہش پوری کرو گے تو پوپ تمکو مرتد کریگا ۔ اور بکٹ کی اس درخواست کو پوپ نے بہی منظور کیا تھا

الغرض بکٹ کو ہر طبقہ و درجہ کے لوگ نہایت احترام و اعزاز اور ہر ایک بازار مین اوسکا استقبال کیا اور اونہون نے اوسکی فتحمندی پر خوشی ظاہر کی ۔ یہ تینون ملا بادشاہ کے خدمت مین حاضر ہوئے تو اونہون نے بکٹ کی سارے شوخ چشمی اور رعونت بادشاہ پر ظاہر کی ۔ بادشاہ نہایت برہم ہوا اور دربار کے ملازمون کیطرف مخاطب ہو کر کہ تم مین اگر غیرت ہے تو بکٹ کو اس گستاخی سے باز رکھیں ۔ ملازمون مین سے چار شخصون نے خشم آلود الفاظ کو دوسرے غرض پر حمل کیا (اس جگہ اختلاف فقرہ واقع ہوا) اور فوراً باہر نکلکر ایک دوسرے سے گفتگو کی اور سب کو یہہ گمان تھا کہ بادشاہ نے بکٹ کے قتل کا اشارہ کیا ہے ۔ اسواسطے اونہون نے باہم عہد کیا کہ بکٹ کو قتل کرینگے یہان تک اونہون نے بکٹ کے طرف کو چلے اور چلتے وقت ایسے الفاظ زبان پر لائے (بادشاہ کو انکی اختلاف فقرہ کا گمان ہوا اور فوراً استعفا دیا جا

اون لوگون کو ایسے قبیح ارادے سے باز رکہین ۔ لیکن قبل ازانکہ اون چارون کو پاپا کا حکم امتناعی پہونچے اونہون نے بکٹ کو کلیسا کی اندر عبادت قتل کر ڈالا ۔

(خواستم بہتر کنم بدتر شد چرا کہ این عبارت اردو اکثر غلط است و بسیاری الفاظ از قلم افتاد)

آپ تصور کرنا چاہئے کہ بکٹ جیسا شخص جسکا وجود ہنری اور اوسکے ملک کے واسطے کسقدر آفت خیز اور فتنہ انگیز تہا اور کہاں تک اوسکے زندگی باعث دردسر و ایرام خلق تہی اوسکا شہادت کہانت تصدیع دہندہ و شور انگیز ہوا ہونگا ۔ غرض آنکہ اس ولی نے پس از مرگ ہزارہا کرامتین جہال و بد ذات ان یورپ کو دکہائے اور دو سو برس تک برابر گرم بازاری رہی جب ایک سال شمار کیا گیا تو معلوم ہوا کہ ایک لکہ آدمی اوسکے قبر کی زیارت کیواسطے گئے تہے ۔ اس مقدمہ کی باقی کو بخوف طوالت بندہ قلم انداز کرتا ہے ۔

اوسی زمانہ مین یا کچہ کم و بیش ساٹہہ سال اس سے پیشتر مسلمانون اور نصارا مین جنگ جہاد باہم شروع ہوا بیت المقدس کی زمین پر جو بہت طول حکایت ہے ۔ المختصر بیت المقدس کے مسلمان لوگ نصارا کو بہت ایذا دیتے تہے اور ایک راہب نے اون جان خراش واقعات جو اوسنے بیان ایک تہا بعد مراجعت ملک فرنگ مین بیان کیا اور نصارا کو جنگ مسلمانان پر آمادہ کیا اور سلاطین عظیم الشان فرنگ نے بہت کی چنانچہ لاکہون آدمی اقسام قسم کے ساتہہ دو سو برس تک جانین دین اور ہزار مسلمان طعمہ شمشیر ہوگئے (اصل این است کہ لکہا طعمہ شمشیر مسلمانان شدند و ابد الدہر در بہشت جا ویدماندند بسبب آنکہ آنہا نیز چنین میدانستند کہ اگر کشتہ شوند بہ بہشت میروند) ۔

واقعات عظیمات یورپ مین سے ایک واقعہ عظیمہ (ریفارمیشن) اسکا یعنی اصلاح مذاہب کا واقعہ ہے اسکا سبب یہ ہوا کہ بعض علما یورپ کے عقاید اور شرایع سے مخالفت کرکے وعظ شروع کیا ۔ ان پوپون نے اعمال و افعال جو آٹہہ سو برس سے زیادہ کے عرصہ تک ہوچکے تہے بغیر ملاحظہ تواریخ نہین معلوم ہوسکتے ہین ۔ سنہ ۱۰۷۷ع مین ایک شخص (ہیلڈبرنڈ نام) جسکا باپ نجار تہا پوپ ہوگیا اور اوسنے سرو پا کلیسہ کے دعوی کو جب ہنری چہارم شاہنشاہ جرمنی نے قبول نکیا تہا اور اوسکی عزت نکی تو اوس کمینہ پوپ نے شاہنشاہ پر ارتداد کا فتوی جاری کیا اور دوسرے شاہزادگان جرمن کو حکم دیا کہ کسی اور کو شاہنشاہ بنادین ۔ بالآخر ہنری بیچارہ ایسا تنگ و مجبور ہوا کہ اسکو پاپا برہنہ جاوے اور ایک موٹا سا

کیڑا ہوں کہ اوس کینہ پوپ کے دروازہ پر پڑا رہے جبکی خطا چار دن کی خفت اور ذلت کے بعد معاف کی گئی اور یہ سارے خرابیاں اس سبب سے تہیں کہ اوس زمانہ تک کتب مقدسہ توریت و انجیل لاتین زبان مین تہے اور پوپ صاحب اپنے اپنے خواہش اور اغراض کے موافق اونکا ترجمہ کیا کرتے تہے اور عوام الناس کو دہوکہ دیتے تہے اور ضلالت مین ڈالتے تہے چودہوین صدی مین ایک شخص (جان وکلیف نام) انگریز اون کتب کا ترجمہ اپنے زبان مین کیا اور پوپ کے عقاید شرع کے خلاف وعظ کرنے لگا۔ واضح ہو کہ اوسوقت ایک رسم قبیح جاری تہی جسکا نام (اینڈلجنس) تہا یعنی روپیہ کے عوض مین گناہ معاف ہوجاتے تہے اور اب مین جس زمانہ کا ذکر کرتا ہون اوس زمانہ مین اِس رسم کی اشاعت بحد و نہایت جاری تہی۔ پوپ وقت جسکا نام (لیوی دہم) تہا ارادہ کیا کہ ایک بڑا کلیسا شہر روم مین بناکرے جسکا جسکے واسطے بہت روپیہ کی ضرورت تہی اسکے واسطے اوسنے بنام تمام ممالک نصارا مین اِس رسم کو جاری کیا اور ایک شخص کو اوسنے اپنا وکیل ٹہرایا کہ روپیہ جمع کرنیکے واسطے ہر جگہہ جاوے۔ جب یہہ شخص (وبٹمبرگ) کے ملک مین گیا اور وعظ شروع کیا دوسرے اور وعظون مین سے ایک وعظ جسکا نام (لوتہر) تہا یہہ حال نہ دیکہہ سکا اور اوسنے کتاب مقدس کو ہاتہہ مین لیکر مخالفت رسم قبیح موعظہ شروع کیا اور تمام انجیل کا بہی ترجمہ کیا۔ الغرض اس ریفارمیشن کے متعلق اور بہت سے ایسے حالات ہین جنکا نتیجہ اور اثر یہہ ہوا کہ اگلے دو سو برس تک اسا خلاف مذہبی کے بدولت کروڑون نصارا تباہ ہوگئے۔ اگرچہ آج تک یہہ خرابیان موجود ہین اور بندہ کا قول یہہ نہین ہے کہ اقوام نصارا مین سے اختلاف مذہبیہ معدوم و نابود ہوگیا ہے۔ بلکہ میرا قول یہہ ہے کہ علم و تہذیب و تعلیم و تربیت کی کثرت سے اوسکا وہ اگلا زور و شور نہین اور جو کچہہ باقی ہے وہ عشر عشیر سے بہی کم ہے +

اب بندہ نہایت اختصار کے ساتھ اختلاف مذہبیہ اسلامی کو بہی عرض کرتا ہون۔

ہر پیر و جوان کو کم و بیش معلوم ہے کہ اہل اسلام کا اختلاف مذہبیہ اور اونکا اور اپنے ہم قوم کے ساتہہ کس طرح تہا اور کس زمانہ مین کس وجہ سے واقع ہوا بدین نظر کچہہ ضرورت نہین ہے کہ مین اب اس مقام پر کچہہ لکہون اور تفصیل سے بیان کرون + بس اسیقدر عرض کر دیتا ہون کہ اسوقت یعنے اس بحث کیوقت کروڑون مسلمان ہین کہ اونکی مذاہب

مختلف ہین اور ہر ایک اپنی اصول مذہب کے موافق دوسرے کو کافر کہتا ہے یہان تک کہ ایک مسلمان دوسرے مسلمان کے خون و قتل کو جائز سمجھتا ہے اور ان بہتر ملتون مین سے ہر ایک ملت اپنی اکہتر ملتون کو کافر سمجھتی ہے حالانکہ وہ سارے کافر ملتین قائل توحید اور گوینده لا الہ الا اللہ ہین اگر کبھی ہم چاہتے کہ اختلافات مذہبیہ نصاریٰ اور مسلمین کا مقابلہ دیکھین تو بالکل نہ معلوم ہو سکتا کونسی اختلاف زیادہ سخت تر ایک تھے لیکن اب ہم فقط اسقدر کہہ سکتے ہین کہ آج نصاریٰ کے درمیان خلاف مذہبیہ ہزارون بار تخفیف پاتا ہے اور مسلمانون مین بدستور وہی زور و شور کے ساتھہ چلا آتا ہے بلکہ روز افزون ہوا ہے اور خصوصاً ہندوستان مین بہت کم اور معدود ہے ایسے اشخاص ہین کہ اون مین تعصب کی بو نہین ہے یا اوروں کی نظرون مین میرے جیسے لا مذہب و لاابالی ہین باقی کروڑون مسلمان اوسی تعصب بے علمی کہ پانچ سو یا ہزار برس گذشتہ کے حالت پر قائم ہیں لیکن لطف یہہ ہے اور افسوس اس بات کا ہے کہ ان تمام اختلاف مین کوئی بڑی سبب نہی ہے بلکہ سب کے سب جزئی باتون اور اندک اختلاف و افتراق افہام کے باعث ہین +

۲ اختلافات پولیٹکیہ

اگرچہ اختلافات پولیٹکیہ عالم غالباً اختلافات مذہبیہ کے ساتھہ ملا ہوا ہین مین نے اہتمام اسکو مطالب مربوطہ کی دریافت کیلئے اوس اختلافات سے جدا کردیتا ہون یہہ اختلافات ہمیشہ دو قسم کے تھے ایک اختلاف پولیٹکیہ - وہ یہ تھا کہ مختلف اقوام کے درمیان مین رہتا تھا - دوسرے یہہ تھا کہ ایکی قوم کے درمیان مین اور اوسی قوم کا افراد کے آپسمین تھا - پہلے قسم کے اختلاف ہمیشہ لئے ایسا تھا کہ ایک قوم دوسرے کے ملکپر دست اندازی کرتا تھا یا کہ دوسرے کے ملک پر حملہ لیجاتی و تاخت و تاراج کرتا تھا - دوسری قسم کے اختلاف ہمیشہ ایسا تھا کہ افراد وہی قوم آپسمین جھگڑتے تھے جیسے جاہ و مال و منصب و عہدہ کیلئے یا زمین و خانہ و باغ و میراث و ورثہ کے واسطے یا کہ ظلم و جفا جو کہ کرتے کے سبب ایک دوسرے یا دوسرون پر - یہہ دونون قسم کے اختلاف ہمیشہ ایسا ہی ہر ایک قوم مین قیامت تک رہیگا +

(۱) اختلاف پولیٹکیہ مختلف قومون ایک دوسرے کے ساتھہ [illegible]

ہے کہ جیسا کہ سعدی علیہ الرحمہ فرماتے ہیں "ہفت اقلیم ار بگیرد پادشاہ ہمچنان در بند
اقلیم دگر" ۔ کچھ فرق نہیں ہے درمیان وہ جو جہانگیری اور تاخت تاخت و تاراج
میں کئے سلاطین و اقوام قدیمہ ایک دوسرے کے مقابل میں جیسا رومیوں و ایرانیوں
و یونانیوں اور علیٰ ہذا اہل اسلام بہ نسبت وہ جو آج کل کیا کرتے ہیں اہل یورپ
اپنے آپس میں اور دوسرے قوموں کی بہ نسبت ۔ بلکہ اختلاف پولیٹیکل جو اس زمانہ میں
یورپ اور امریکہ کے قوموں کے آپس یا دوسرے قوموں کے ساتھ موجود ہے ایک ہزار
زیادہ تر ہے اگلے زمانہ کے نسبت سے ۔ عالم پر ظاہر ہے کہ اسوقت بیش و کم
لاکھہ فوج یورپ میں آمادہ ہے لڑائی کیواسطے اور سیکڑوں کروڑ روپیہ خرچ ہوتے ہیں
اوسکے آمادگی اور اسباب و لوازم میں ۔ علیٰ ہذا القیاس فرق نہیں ہے لشکرکشی مسلمانوں
اور لشکرکشی نصاریٰ کے درمیان میں اور تسخیر ہند مسلمانوں کے تلوار یا انگریزوں کے قوت سے
اور کچھ بھی فرق نہیں ہے اختلافات پولیٹیکل خانگی اقوام اہل اسلام اور اختلافات پولیٹیکل
خانگی اقوام نصاریٰ کے درمیان میں ۔ لیکن میرے نظر میں ایک افتراق کلی ہے آپس دونوں
قوموں کے اختلاف میں کہ شاید کسیکو اوسمیں انکار نہیں ہے ۔ وہ افتراق کلی یہ ہے کہ
اہل اسلام کی اختلاف پولیٹیکل کبھی کسی اصول اور قانون پر مبنی نہیں ۔ اور خلاف اختلاف
پولیٹیکل امم مذکورہ نصاریٰ کہ تمام کوئی نکوئی اصول پر مبنی ہیں ۔ احتمال ہے کہ کوئی شخص یا
بنابر اختلاف مذہبیہ یا بنابر اختلاف فہمیہ میرے رای کو اس مطلب پر مخالف جو لیکن
بندہ نے اپنے رای پر قائم ہوں ساتھ دلیل و برہان قوی کی ۔ مسلمانوں ہند میں سلطنت کیے
بے اصول و ضابطہ لیکن انگریزوں اب سلطنت کرتے ہیں اصول و قوانین کے ساتھ گو کہ بھی
اصول و قوانین میں بھی ظلم جو ہوتا ہے یا یوں کہو کہ عین ظلم ہے ۔ اگر کوئی کہے کہ اکبر نے
بھی اچھی اچھی ضوابط و قوانین جاری کی ہیں تو مجبوراً تسلیم کرونگا اور کہونگا کہ
"از یک گل بہار نمی شود" ۔ اور اگر اس مطلب پر مجھسے بحث کرے کہ اوسی قانونی
مسلمانوں اس قانون انگریزوں سے ہزار درجہ بہتر تھا میں خاموش ہونگا لیکن
اندک تامل سے میرے صدق کلام معلوم ہو جائیگا ۔ اس مطلب میں لئے شبے ہیں
کہ ہر شخص اپنا حیثیت اور اپنا خاص میل کا طرف کے موافق ایک شے پر بحث کریگا ۔ فرضاً
ایک شخص کہیگا کہ مسلمانوں اپنے زمانہ میں بکثرت مکہ حیثیت اعلیٰ عمارات و مناصب و عہدوں

پر ہندو اور دوسرے ذاتون کو مقرر کرتے ہین لیکن انگریزون ایسا نہین کرتے ۔ اس سؤال مین دو نون ہندو (خصوصًا بابو بنگالی) اور مسلمان شریک ہین ہندو چاہتا ہے کہ وہ کلکتہ و بمبئی و مدراس مین کسی حیلہ سے امتحان دیکر سیویل سرویس مین شریک ہو جائے اور مسلمان کہتا ہے میرا باپ دادا بہادر اور تلوار مارنے والے تھین سرکار کو لازم ہین کہ مجھکو ایک عالیشان خدمت دیوے بے لحاظ کسی محنت یا علم و ہنر ۔ یہہ دو نون صاحب کو جواب یہہ ہے کہ ای عزیز بے رنج گنج حاصل نہین ہوتی لیکن اپنے طمع کو محدود کرو ۔ شاید کوئی کہے (خصوصًا ہمارا مسلمان بھائیون سے) مسلمانان اکثر خلق کو مفت جاگیر و منصب و روٹی دیتے تھے انگریزون نے ایسا نہین کرتے ۔ اس شخص کا جواب یہ ہے کہ شرع و عقل و رای تمام عقلای عالم کے نزدیک اسکا مون خلاف و حرام ہے اور سوای اسکے خلاف تمدن و اصول ملکرانی و ترقی قوم ہین ۔ یہی بے اصول کامون سے تو اسلامی سلطنتون تباہ ہوگئے اور یہی تو اس قوم کو تن پرور و سست مزاج بنا دیا اور لہو و لعب و عیاشی مین پسا دیا اور برخلاف اسکا کسب علم و ہنر و کمال سے متنفر کر دیا اور گدائی و مسخرگی و ہرزہ گردی و ہرزہ گوئی پر معتاد کیا ۔ " بدریا در منافع بیشمار است و گر خواہی سلامت برکنار است " مسلمانون تن پروری و بے پروائی کے سبب سے دولت ہر نعمت سے بے بہرہ اور ہر آفت و نکبت مین گرفتار ہین برخلاف نصارا کہ محنت و پروا کی بدولت ہر نعمت سے مالامال و ہر آفت و ابتلا سے فارغ البال ہین ۔ لیکن انگریزون بھی ایک اچھی قانون قرار دیا ہین اپنے ملازمون و چاکرون کیواسطے اور وہ ہے پنشن جو لاکھون خلق استحقاق سے لیکر کہاتے اور فراغت سے بسر کرتے ہین ۔ ان صورتون مین بیشک تعدی ایک قوم دوسرے قومون پر خلاف و ظلم ہے لیکن اگر واقعًا خلاف و ظلم بھی ہے جب کوئی اصول کے مطابق ہے تو بیشک بہتر ہے بنسبت یہہ کہ کسی اصول کے مطابق نہو +

(۴) اختلاف پولیٹکیہ افراد اور اجزای ایک قوم اپنے آپسمین ۔ یہہ سچ ہے کہ اس اختلاف بھی ہر ایک ملک اور ہر ایک قوم مو.. جود ہے لیکن یہہ بات بخوبی سب پر ظاہر ہے کہ اگرچہ فرضًا ملک انگلستان مین مسٹر گلدستون چاہتا ہے کہ وزیر اعظم مین رہون اور لارد سالسبری چاہتا ہے کہ مین رہون ۔ اونکو پارٹی چاہتی ہین کہ حکومت ہماری فرقہ

مین رہے اور اینکی پارٹی چاہتی ہے کہ حکومت ہماری قبضہ مین رہے - اگرچہ لبرل
پارٹی چاہتی ہے کہ اپنی قوت زیادہ ہووے اور دوسرے پارٹی چاہتی ہے کہ اپنی قوت
زیادہ ہووے علی ہذا القیاس ہر ایک شخص کو یہ منشا ہے کہ مین فلان عہدہ پر ہوں
لیکن فرق کلی ہے اوس اشخاص ما قبل الذکر سے بنسبت وزراء و صاحبان مناصب و عہدہ
داران ترکی و ایران اور اور ریاستہای اسلام کی - وزراء معظم ممالک یورپ کو اتنی
اختیار نہین ہے کہ وزراء ادنی ریاستون اسلام کی ہین - گورنر جنرل ہند کو وہ اختیار
نہین ہے جو ایک ادنی عہدہ دار کا ہے دیسی ریاستون مین - وہ لوگ سب کے سب
کسی کو جوابدہ ہین حالانکہ یہہ لوگ کسی کو جواب دہ نہین ہے - الغرض یہہ اختلاف بھی
اوس قومون مین کسی نیک اصول پر مبنی ہے اور اہل اسلام مین کوئی اصول پر مبنی نہین ہے
لاکن اس اختلاف پولیٹیکیہ مین جو کہ آج ممالک یورپ مین عالمگیر اور نقطہ کمال
تک پہونچتے ہے ایک نکتہ قابل تعریف و ملاحظہ ہے کہ ہمارا مسلمانون کو ضرور ہے
اوسکا اپنے سرمشق قرار دیوے اور پیروی کرین وہ نکتہ یہہ ہے کہ یہی اختلاف اونکو
سلطنتون کی جڑ سی مستحکم کر دیا ہے اور اونکو ملک اور قوم کو ایسے ترقی دیتا ہے اور خیالات
مذہبیہ و فہمیہ کو اگر بالکل معدوم نہین کیا ہے تاہم ایک ہزار [illegible] موقوف کیا ہے یہی
اختلاف پولیٹیکیہ ہے کہ حکومت خواہ لیبرل ہو خواہ کانسرویٹو خواہ پادشاہی ہو خواہ
جمہوری بہرحال نصارا کو روز بروز علم و دولت و زور و استیلا و وسعت مملکت
و آرائش و فزائش تجارت وغیرہ مین ترقی بخشتے ہے اور یہہ سب اسی واسطے ہے کہ یہہ اختلاف
ایک رکھی اور مستحکم ضابطہ و اصول پر مبنی اور چلتی رہتی ہے - اب ذرہ غور کرنا
کہ اس اختلاف شروع اسلام سے ابتک اہل اسلام کے درمیان مین کس حالات مذلت نا
پر مبنی اور چلتی ہے - ہزارون باپ نے بیٹون کو اور ہزار بیٹے اپنے باپون کو بھائیون
نے اپنے بھائیون کو اور غلامون نے اپنے مالکون کو یا ایک شخص اپنے تمام اقارب کو مروا دئین -
کئی غلامون آج غلام تھین کل پادشاہین ہو گئے اور کئی اشخاص آج راہزن و بے
سروپا تھین کل تاجدار بن گئے - کئی اشخاص آج وزراء عالیشان و دولتمند تھین
دوسرے دن اندک سوء ظن یا تلون مزاج یا گمان خطا یا غضب یا تغیر حال اپنے
پادشاہ سے خاک مذلت کیساتھہ یکسان ہو گئے - بہت سے خاندان اندک چیز و خاطر سے

مفروض ہوا ہے - یہہ سب کچھ فقط اسواسطے سے تھا کہ مسلمانون کو درمیان مین
کبھی اصول و قانون نہین تھا بلکہ نگرانی و تمدن مین +

اب اگر کرم فرما این بندہ کو معاف فرماتے ہین اور یقین ہے کہ معاف
فرماوینگے خصوصاً منتظم صاحب دفتر محاسبی اور اگر معاف بھی نفرما دین تو بندہ بہت
سے خوف اپنے غرض کو عرض کرونگا - جب اکثر صاحبان کرام کو یہہ کیفیت بالخوبی معلوم
ہے کہ روم مین ہفتہ کے درمیان مین لارڈ سالسبری نے ایک بڑی مجلس مین اسپیچ دیا
اور اپنا اسپیچ مین مسٹر گلڈسٹون کو بڑی الفاظ سے ذکر کیا بلکہ دشمن ملک ظاہر کیا باوجود اسکے
مسٹر معظم الیہ وہی معظم الیہ ہے اور وہی عزت و احترام کے ساتھ رہتے ہے اور کروڑون انسان
اونکا طرفدار اور پارٹی ہین - یہہ دونون بزرگوار کو یکسان دعوی یہہ ہے کہ ملک و قوم کو
بہی خواہ ہین اور دونون کمال سرگرمی و سختی سے آپس مین لڑ رہتے ہین اپنے قوم و ملک کو
بہبودی کیلئے اور ممکن نہین ہے کہ اس جھگڑے مین ایکپیسہ خزانہ عامرہ سے زیادہ و کم ہو جائے
لیکن برخلاف اسکا مثلاً اس ریاست حیدراباد مین گذشتہ بیست برس کے درمیان مین
ملاحظہ کرنا چاہیئے کہ بعض اشخاص نے دیوانی کی عہدہ کے واسطے کہانتک فتنہ انگیزی کئے اور نقصان
پہنچائے اور کہانتک اپنے مال و جان و آبرو اور ریاست و حکومت کی شان و دبدبہ کو تباہ
کر دیا ہے - لاکھون بلکہ کروڑون روپیہ انگریزون کے جیب مبارک مین گیا ہے اور علی ہذا
انگریزون کے دعوتون مین اور اخبار نویسون انگریز کے لالچ مین اور فتنہ انگریزون کے فتنہ انگیزی
کے واسطہ برباد ہوتا ہے - لیکن یہہ ملک و رفاہ رعیت و عزت قومی و افزائش دولت
کی واسطے ہوتا ہے - نہین - محض اپنے اغراض نفسانی کے واسطے - بس +

(۳) اگرچہ سابقاً صفحات ما قبل مین اس اختلاف پر بھی کچھ اشارہ ہو گیا تھا
لیکن پھر ضرور ہے کہ اور چند سطرون اس مطلب کے لکھے جائے - یہہ اختلاف حقیقتہ ابتدا
سے خلقت عالم کی ہر ایک قوم مین موجود تھا اور ابتک ہے اور قیامت تک رہیگا
لیکن جب سے تہذیب اور علم کثرت بہم پہونچایا ہے بعض بعض اقوام مین جیسا انصارا کے بہت
تخفیف پایا ہے بلکہ قریب معدوم ہو گیا ہے اور اسکا سبب کسی اور چیز نہین ہے
سوای جہل اور نادانی - اس اختلاف ہمیشہ بے اصل و بے حقیقت ہے لیکن برخلاف
اوسکا نقصان بہت اور نتیجہ بہایت آفت خیز و فتنہ انگیز و خونریز ہوتا ہے - اسکا شان

یہہ ہے کہ ایک عظیم پہاڑ یا سخت عمارت کی نیچے ایک ڈینامیٹ کی پیپا رکہے جاوے اور اوس پر ذرہ سے انگار ر فورا وہ پہاڑ یا وہ عمارت پاش پاش ہو جاوے + یا کہ کسی خشک رمنا مین ایک کبریت کے کاڑی لگا دنا ایک دم مین تمام جنگل جل جائیگا - اس اختلاف کے نتیجہ سے ہزارون ملک منقرض و تباہ و کرورون گہرون خراب اور آدمیان ہلاک اور اور عورتین بیوہ اور مردون بے زن اور باپ بے بیتون و بیتون بے باپ ماؤن بے بیتیان بیتیان بے ماں ہو گئے اور خاندانون مٹی مین ملگئے ہین اور علاوہ جس قوم مین کہ یہہ اختلاف رہا ہمیشہ ایک سبب عظیم تہا عدم ترقی اوس قوم کا +

اب یہہ اختلاف فیمّہ ہزارون قسم کے ہوتے ہے کہ مین سب یہان ایک چند قسم کو بیان نہین کرسکتا ہون - مثلا ایک شخص دوسرے سے پوچہتا ہے کہ مین فلان کام کیا کرون اور اوس شخص خاموش رہتا ہے پس وہ شخص اول اوسکا سکوت کے موجب وہ کام کو صورت دیتا ہے بعد معلوم ہوتا ہے کہ شخص ثانی راضی نہی تہا اوس کام ہونے سے ایکطا یا ماننے اور کچہہ فرمان دے اور اوسکا دینا اور رکہنے حکم ہوا کہ اوسکا گردن مارے جائے - ایک مرد نے اپنا عورت کا کچہہ کہا اور عورت اور کچہہ سمجہی یا اوسکا حکم کا بجالانے مین دیری کئی یا کسی طرح وہی اصل گمان بد اوسکی حق مین کیا اور اوسکا ناک کاٹہا یا اوسکی گردن مارا - ایک شخص نے کہا کہ مسلمانون ایسا ویسا ہین دوسرے سمجہا کہ وہ کافر ہے یا اسلام سے خارج ہے یا اپنے دین کو اہانت کرتا ہے یا اونکا مذہب برا جانتا ہے یا کہتا ہے یا مسلمانون سے دشمنی رکہتا ہے - اگر ایک شخص نے کہا کہ نصارا یا اور کوئی دوسرے مذہب والے کہتے ہین کہ مسلمانون زور شمشیر سے اسلام رواج دیلئے احتمال کلی ہے کہ کوئی بیوقوف سمجہہ لیگا کہ خود قائل مدعی یہہ ہے یا اپنے اپسے یہہ بات کی کہتا ہے - ایک شخص نے لکچر دیا یا کوئی رسالہ لکہا اوسی سبب (یا قبل کسبب سے) یا اور کوئی دوسرے سبب سے جیسا کہ یہہ ناہنجار اردو ہے کہ بندہ لکہتا ہون) بعضی لوگ کسی لفظ یا عبارت یا مطلب اور غرض مصنف کا نہین سمجہ لیا اور اوس لکچر یا رسالہ پر ہزار نکتہ چینیون کئے اور علاوہ ہزارون تہمتین اوس شخص لکچر دینے والا یا مصنف پر لیگائے - یہہ دو حکایتون کو تو مردم ہند پر خوب معلوم ہے کو

شاعر قزل ارسلان کو مدح کی اور جب کہا "نہ کرسی فلک نہد اندیشہ زیر پای تا بوسہ بر رکاب قزل ارسلان نہد" اسواسطے بادشاہ کی قدر اور عقل دونو قصیر وقاصر تہے بیچارہ شاعر کو مروڈالا یا سزای سخت دیا - اور دوسرے بادشاہ کو مدح مین شاعر نے کہا "ای تاج دولت بر سرت" حسودان نے غرض سے بادشاہ کو سمجہا دیا کہ تقطیع مین اس شعر بد مفہوم است یعنی ہوتا ہے "لت بر سرت" - الغرض ملک و شہر و محلہ و گلی بر کنار کسی گہر اس اختلاف سے خالی نہین ہے اور اسکا برا کیفیت و مضر نتایج بیان اور لکہنے مین نہین آتے - مین نے برسون گزرتے ہے کہ اپنے ہم مذہبون کے خیر خواہی اور بہبودی و ہمدردی مین دم مارتا ہون لیکن میرے خیر خواہی اور ہمدردی کے بارہ مین اکثر بے سمجہہ و نادان آدمیون نے طرح طرح کی تاویلین کین اور کر رہے ہین اور میری حرکات میرے مطالب و اغراض پر ہزارہا نکتہ چینیان کرتے ہین - اور تو اور میرے ہموطنون ہی سے اکثرون نے مجہکو انگریز و عیسائی خیال کیا ہے اور بعض دہریہ - بعض بابی - بعض سنی اور بعض نیچری سمجہتے ہین - مین نے فوائد آزادی مین ایک رسالہ لکہا تہا تو ایک مغرز عالم و فاضل سید نے اخبار مین مجہکو کافر و ننگ والدین و طاعن مسلمانان وغیرہ وغیرہ لکہا - اور بہت زردن تہمتین لگائین - خاصکر حیدرآبادیون کا قول ہے کہ آغا صاحب لوگونکو گالیان دیتے ہین - بہرحال کوئی کچہہ ہی کہا کرے میرا خیال ہے کہ جب تک ہر قوم و ملت مین علم و اخلاق کی عمدہ تربیت نہ پہیلائی جائے اور ہر قوم و ملت و ہر مذہب و فرقہ کے لوگ ایک دوسرے سے معاشرت و مصاحبت و نشست و برخاست نہ کرین عام طور پر اختلافات اور مذہبی تعصبات معدوم یا اقلاً کالمعدوم نہین ہوسکتے خصوصاً ہماری ملت مین اتفاق و اخوت و دوستی و ہمدردی کا پیدا ہونا محال ہے جسکے برے نتایج سے دنیاوی امور سلطنت و دولت و رفاہ مین ترقی نہین ہونے پاتی +

اہل عالم اور مسلمانون مین اتفاق کی ضرورت

جبکہ اختلاف کی برائیان مفصلاً بیان کردی گئین اور معلوم ہے کہ اختلاف کا دور ہونا ہی اتفاق کی بنا ہے اسلئے میرا منشا تہا کہ اتفاق پر بحث کرون یا کچہہ لکہون تاہم سمجہا جاتا ہے کہ اوسکے متعلق اپنے خیالات کا ظاہر کرنا کج فہمون کیلئے فایدہ سے خالی نہوگا - اس لئے

کے ایک ہفتہ پیشتر کسی ایک بزرگ نے اتفاق کے بارہ مین لکچر دیا تہا اور یہہ بزرگوار
بہی جو اس لکچر کے پڑہتے وقت صدر نشین تہے کہہ تاریخی اتفاق وجہات نفاق
مسلمانون کے ابتدای اسلام و خلفا کے زمانہ سے بیان فرمائے - مجلس کی برخاست
کے بعد اون سے مینے سوال کیا کہ آپ مسلمانون سے کسطرح کا اتفاق چاہتے
ہین - مذہبی یا پولیٹکی - ان حضرت کا مزاج فی الجملہ متعصب ہے فرمایا کہ مذہبی
اتفاق ہونا چاہئے - مین نے کہا کہ جناب مذہبی اتفاق کسی ملت مین ممکن نہین ہے -
البتہ پولیٹکی اتفاق ممکن ہے - اس کہنے سے میرا مطلب اونکی سمجہہ مین نہین آیا -
لہذا مین نے اپنے خیالات کسیقدر تفصیل کے ساتہہ ظاہر کرنے کا ارادہ کیا ہے +

یہہ سچ بات ہے کہ مسلمانون مین اتفاق ضرور ہے اور بہتیرے اعلی و ادنی اشخاص
تحریراً و تقریراً اتفاق پر بحث کرتے ہین - اگر معافی ہو تو بندہ عرض کریگا کہ ہر کوئی
بہت کم واقف ہے کہ اتفاق کے موانع اور اوسکی حقیقت و طریقہ کیا ہے اور کیسا ہے
اور کسی نے بیان نہین کیا کہ کبہی مسلمانون مین اتفاق رہا بہی ہے تو وہ کونسا زمانہ مین
اور کس حالت و طریقہ پر تہا - ناظرین ذرا اس مقام پر غور فرماوین اور میرے الفاظ
و عبارات کو جانچین تو بخوبی معلوم کرینگے کہ اتفاق کیا ہے اور مسلمانون مین اتفاق
تہا تو کیسا تہا +

تمام جہان کے مسلمان کہتے ہین کہ نصارا مین اتفاق ہے اور مسلمانون مین نہین ہے
اور اوسکا ہونا ممکن نہین - اگر مین اتفاق کے اقسام و کوایف بیان کرون تو
معلوم ہو جائیگا کہ مسلمانون مین ہی اتفاق کا ہونا غیر ممکن نہین ہے - بیشک نصارا کے
آپسمین اتفاق ہے لیکن کیسا اور کس شکل مین ہے - مختلف اقوام کے فیما بین جو اتفاق ہو
تا ہوتا ہے وہ اتفاق مذہبی نہین ہے بلکہ اتفاق پولیٹکی ہے اور کسی امر خاص معاہدہ کے
بموجب آپس مین اتفاق قایم کیا جاتا ہے - مثلاً آج روس و فرانس کی خصومت
مین دول جرمنی و آسٹریا و اٹلی ایک متحد و موافق ہین - علی ہذا القیاس اقلیم نصارا
کا کوئی ملک کیون نہو جہان خلائق کے اجزا و افراد مین باہمی اتفاق ہے تو وہ
اتفاق مذہبی نہین ہے بلکہ پولیٹکی اتفاق ہے اور ایسا ہی ہندوستان مین اسلامی
فرقہ سنی شیعہ وہابی اور اہل طریق نقشبندیہ چشتیہ قادریہ وغیرہ وغیرہ

اور ہند و اقوام بنگالی راجپوت سکھ مراٹھا اور آتش پرست ہزارہا کف ہین جنمین مذہبی اتفاق ممکن ہی نہین ہے ـ نصارا کو دیکھئے انکے تین سو فرقو نمین کہین بہی مذہبی اتفاق پایا نہین جاتا اسکے علاوہ ممالک نصارا کے بعض فرقے آپس مین پولٹیکیہ اتفاق کے بہی پابند نہین ہین جیسے ملک روس مین فرقہ نہلسٹ اور ملک جرمن مین فرقہ سوشلیسٹ وغیرہ وغیرہ ـ کہین نصارا کی قومین اصول و قوانین کے مطابق پولٹیکیہ اتفاق رکھتین بہی ہین ـ چنانچہ اس اتفاق کی دو قسمین ہین ـ

(۱) اتفاق ملکی و سیاسی جسکا طریق عمل یہہ ہے کہ بادشاہ و رعیت کو بلا کفالت ایک اصول کے پابند رہنا ہوتا ہے اور بادشاہ کو رعیت کی اور رعیت کو بادشاہ کی موافقت ضرور ہوتی ہے ـ مثلاً انگلستان مین (مگنا کرتا) بادشاہ و رعیت کے بیچ مین ایک معاہدہ عظیم ہے اوسمین بادشاہ کو رعیت کی موافقت پر اور رعیت کو بادشاہ کی موافقت پر مجبور کرنے کے شرایط درج ہین جسکی پابندی اور باہمی حقوق کی حفاظت دونون برابر رکہی گئی ہے ـ بادشاہ کیواسطے یہہ شرط ہے کہ " پادشہ پاسبان درویش است " بادشاہ جان و مال و عیال و آزادی رعیت کا مالک نہین ہے اور بادشاہ کو کبہی اور کسی وجہ سے حق نہین ہے کہ رعایا سے نیم حبہ ناجایز طور پر حاصل کرنیکا جبر گوارا کرے ـ یہان بخلاف اوسکے ملازمین سرکار رعیت کو بہی نعف مین بجاے کر گزر کرنیوالونکی سیکڑون عدیان بار برداری کیلیئے بیگار مین بکڑ لیجاتے ہین اور انہین گالیون اور طمانچون کے سوا ایک کوڑی نہین دیجاتی ـ اور نہ کوئی اونکی فریاد سنتا ہے ـ

جب ولیم سوم تخت پر بیٹہا شرایط مگنا کرتا اور بہی پختہ و مستحکم تر ہوگئے یہہ قرار پایا کہ ہر فرد رعیت حلف کرے کہ " مین راستی و صمیم القلبی کے ساتہہ ولیم اور اونکی بی بی (مری) کا وفادار اور دولت خواہ اور مطیع و منقاد ہون خدا یا مجھے توفیق دے " ـ پس ایسے معاہدات و شرایط اقصاے عالم مین رعیت سے ہر ادنی و اعلی کو اپنے بادشاہ کی عزت و احترام کرنے پر پابند کرتے ہین اور اوسکے فرمان کا مطیع و منقاد بنا دیتے ہین ـ بادشاہ کو بہی لازم ہے کہ رعایا کی واجبی حمایت و حفاظت کرے ـ خیال کرنا چاہئے

کہ ہمارے مسلمانونکی یہہ حالت نہین ہے - رعایا خواہ کسی پایہ کے ہون بادشاہ کو اولی الامر سمجھتے ہین اور اپنے کو اوسکے غلام حلقہ بگوش - بادشاہ جو چاہے کرے دم نہین مار سکتے - لیکن رعایا ہمیشہ اوسکے ظلم و جفا جوئی و تعدی وغیرہ بد اعمالیون کے شاکی رہتے ہین اور اوسکا اعتبار و وقار انکے دلون سے زایل ہو جاتا ہے اور بادشاہ بھی ابداً بیچارے رعایا کی حفاظت و حمایت نہین کرتا -

(۲) رعایا کا باہمی اتفاق جسکے لیئے ہزارون کمپنیان - سوسائیٹیان - انجمنین کلبین وغیرہ وغیرہ قیام ہین - اور اون مین ہزارہا آدمی شریک ہین جو تجارت فلاحت - ترقی علوم و اشاعت مذہب یا اور امور مین ترقی و افزایش دولت و آسایش کا موجب ہے - ان سب کا طریق عمل ایک مستحکم ضابطہ اور قانون کی بنا پر ہے جسکو وے خود ایجاد کرتے ہین یا حکومت دونون - البتہ جب حکومت کوئی قانون جاری کرتی ہے تو اوسکا اعتبار اور پابندی زیادہ ہوتی ہے -

یہہ سچ ہے کہ ایک وقت مسلمانونمین اتفاق تھا - مین پوچھتا ہون کہ وہ کس زمانہ مین اور کس طرح پر تھا - جاننا چاہئے کہ جناب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کے زمانہ مین روز انہ حضرت جبرئیل نازل ہو کر ایک آیہ لے آتے تھے جیسا کہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم الخ - قل انما انا بشر مثلکم الخ - یا ایہا الذین امنوا اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول - انما المؤمنون الذین امنوا باللہ و رسولہ ثم لم یرتابوا - یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ و رسولہ - یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الخ - وغیرہ وغیرہ - پیغمبر خدا صلعم کے ساتھ مسلمانون آپکی اطاعت مین سرگرم اور متفق تھے - جبکہ رسول مقبول نے جہان سے رحلت فرمائی اور اسلام اطراف و جوانب مین پھیل گیا اور مسلمانونکی کثرت ہوئی تو اونمین اختلافات بڑھتے چلے - ناظرین یہہ خیال نکرین کہ بندہ کی غرض اوس اختلاف سے ہوگی جو خلافت کے سبب سے واقع ہوا - نہین نہین - خلافت بھی اوسکی ایک شاخ تھی - یہہ وہ اختلاف تھا جو مثل یہود و نصارا کے مسلمانون مین پیدا ہوا - جسنے یہودیون - عیسائیون اور ہنود مین ہزارون شعبہ و فرقے بنا دئے تھے - اگرچہ ابتدا مین بظاہر مسلمانون

کے دو فرقہ ہوگئے اور آج بھی یہی دو فرقہ بہت بڑے ہین لیکن کچھہ تہوڑا سا زمانہ گذرجانے پر حقیقت احکام الٰہی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اعمال و افعال خلفا و بزرگان اولین اولین کی درایت مین اور بزرگان علما کے آرا مین اختلاف کے باعث سے اور نیز حب جاہ و مال و دنیا و حرص کینہ و حسد کی وجہ سے اتنے قبائل و فرقے و شعبے اور ملل مختلفہ ہوگئے جنکی تعداد حصر مین نہین آسکتی ۔ ان حالات سے صاف صاف معلوم ہوتا ہے کہ یہہ تیرا سو برس کے عرصہ مین مسلمانون کبھی اتفاق تہا ہی نہین ۔ اگر کوئی کہے کہ مسلمانونمین کسی وقت اتفاق رہا ہے تو مین تسلیم کرتا ہون اور اسکے ساتھہ ہی یہہ کہہ سکتا ہون کہ آج بھی مسلمانون مین وہی اتفاق موجود ہے اور گذشتہ و حال کے زمانہ کا اتفاق یکسان ہے ۔ جیسے اب ہم دیکھتے ہین کہ سکندرآباد ۔ حیدرآباد ۔ بمبئی ۔ دہلی وغیرہ کے مسلمانونکی باہمی دعوتون مین اگرچہ میمن ۔ بوہرے ۔ مہدوی ۔ وہابی ۔ سنی ۔ شیعہ تمام فرقونکے لوگ جمع ہوتے ہین ۔ ہنستے بولتے بازو سے بازو ایک ساتھہ ایک دسترخوان پر کہاتے ہین ۔ لیکن یہہ سب آپسمین مخالف و ناموافق ہین ۔ ایک زمانہ مین (اور آج بھی ایسا ہے) شروع سے ہم سنا کرتے تھے کہ اکثر بلکہ تمام اسلامی فرقون نے سر سید احمد خان اور اونکے پیروؤن کو برا بھلا کہا اور نیچری و کافر سے تعبیر کی اور انکی رد و طعن و ذم و قدح مین کتابین اور رسالے لکہے ۔ فی الحال دو چہار سال سے نیشنل کانگرس کی مخالفت مین سب کے سب سر سید صاحب کے مطیع اور پیرو ہوگئے اور انکے ساتھہ متفق ہوتے ہین +

دو چار مہینے گذرتے ہین کہ بمبئی مین اور نیز مقامات متعددہ مین گاوکشی اور تابوت وغیرہ نکالنیکے باعث سے ہنود و مسلمانون کے درمیان سخت لڑائیان سرزد ہوئین ۔ سیکڑون آدمی مارے گئے خلایق کا مال و متاع تلف ہوا ۔ پس مسلمانون کے اتفاق کی یہہ حالت ہے ۔ یہہ ہر چند متفق ہونگے غور کرنا چاہئے کہ اتفاق نہ ہونیکا کیا وجہ ہے ۔ مجھے یاد ہے کہ دو یا تین برس کے آگے آلہ آباد مین نواب محسن الملک نے لکچر دیا تہا اوسپر صاحب اخبار آزاد نے اوس لکچر پر کچھہ اعتراضات کئے ۔ منجملہ اوسکے ایک یہہ اعتراض تہا کہ " محسن الملک نے صفحہ ۳۹ مین تنزل کا پہلا سبب قایم کرکے ضمن میں یہہ جملہ کہا ہے (خلافت کا جمہوریت سے شخصی سلطنت ہو جانا) ہم پوچھتے

ہین کہ 'جمہوری' سے یہان محسن الملک کا کیا مطلب ہے - اس بات کو تو ہم تسلیم کرتے ہین کہ ابتدا مین خلیفہ کا انتخاب جمہوری اصول پر تہا لیکن خلافت کے انتظام مین خلیفہ پر جمہور رعایا کے شورے کی قطعی پابندی ضرور نہین تہی - ہم یہہ کہتے ہین کہ مشورت دوسری چیز ہے اور اوسپر قطعی پابندی دوسری چیز - ایسا بہی نہین تہا کہ غلبۂ رائے سے جو فیصلہ ہوتا ہو وہی واجب العمل قرار پاتا ہو - خلافت اول مین لشکر کی پوری آراستگی اور روانگی غلبۂ آرا کی خلاف ہوئی تہی خلافت سوئم مین مروان کا طلب ہونا غلبۂ آرا کے خلاف ہوا تہا - خلافت چہارم مین امیر شام کی معزولی کے حکم مین تعجیل غلبۂ آرا کے خلاف ہوئی تہی - یہہ واقعات صاف شہادت دے رہے ہین کہ خلیفہ کی رائے جمہور کی قطعی پابند نہین تہی - پہر سوا ایک جزو انتخاب کے عموماً خلافت کو جمہوری کہدینا محسن الملک ہی کا کام ہے ۔

یہہ کلمات مدیر صاحب آزاد کے ہین کہ شاید بخوبی تواریخ اسلام سے واقف ہین - اب اس مقام مین اگر ناظرین غور کرین میری غرض کو بخوبی معلوم کر لینگے اور انتخاب خلیفہ کے جمہوری اصول اور خلیفہ کے لیئے جمہور کے شوری کی قطعی پابندی سے ہماری غرض اور بحث نہین ہے بلکہ ہماری غرض یہہ ہے کہ جب تیرا سو برس گذر چکے اور مسلمانون کے کسی ملک مین اساس سلطنت و حکومت کوئی کبینٹ اور لیجسلیٹو کونسل کے اصول کے موافق نہ تہی آج جب کہ حیدرآباد مین کبینٹ کا تقرر ہوا اور لیجسلیٹو کونسل قایم ہوتی ہے ہم دیکہنا چاہتے ہین کہ کس طور پر یہہ کبینٹ "" اور لیجسلیٹو کونسل جاری ہوتی ہے - اگرچہ اون مجالس شوری مین یقیناً کوئی ممبر ہائیکورٹ یا چیف جسٹس اور وکیل عدالت اعلی و سالسٹر نہ تہا لیکن اس مجلس مین کئی قانون دان ہزارہا روپیہ ماہوار یاب اشخاص ہین +

اب ہم اون دونون سابق الذکر بزرگوار کے آرا پر بحث کرنا چاہتے ہین اور اسکے بعد اپنی پر بہی - نواب محسن الملک بہادر کی رائے نہایت اچہی ہے لیکن اسمین تین بڑے نقص ہین (۱) ابتدائے اسلام مین جناب رسالتماب کے ساتہہ قرابت اور اونکے زمانہ کی قربت کی وجہ خلفائے اربعہ اولیہ کا خیال سلطنت پر مبنی نہ تہا - خلیفہ ثانی ایک چٹائی پر مسجد کے دروازہ مین بیٹہ کر احکام شریعت جاری کرتے تہے - اور علی ہذا القیاس خلیفۂ ثالث و رابع بہی - چنانچہ خلیفۂ چہارم لوگونکے

واسطے مزدوری اور اب کشی کیا کرتے تھے - ایسا ہی خلافت کی حالت ہمیشہ کیلئے قائم رہے یہہ ممکن نہ تھا کہ خلافت شخصی سلطنت سے مبدل نہ ہوتی - جب خلیفہ اللہ و خلفائے رسول بادشاہ بنگئے - لباس - وضع - حالات - افعال و اعمال مین تغیر اور ہزارہا غلامان زرین کمر و کنیزکان ماہ پیکر کثیر التعداد ازواج اور شراب خواری و افعال قبیحہ کا ارتکاب لازمی بات تھی - (۲) اسلام اور مسلمانوں کی ابتدا فقط ملک عرب مین تھی اور چارون خلیفہ بھی ملک عرب اور ایک خاندان کے تھے - کیا یہہ معلوم نہ تھا کہ مسلمانوں کی کثرت ہوگی تو مختلف ممالک مین رہنے لگینگے - خلافت برائے نام ہوگی اور بلا لحاظ دین پابندی شرع و احکام الٰہی حب جاہ ڈال دنیا کیلئے سلطنت کرینگے - ہر ایک جگہہ کے لوگوں مین خلافت کے دعویدار ہونگے چنانچہ ابتداً شام مین بنی امیہ نے دعوی خلافت کیا - بعد بنی عباس نے اوس خاندان کو تباہ کر کر خلافت لی - پھر خاندان بنی امیہ سے اسپین کے ملک مین ایک خلافت کی بنیاد قایم ہوئی - کسی زمانہ مین بغداد - مصر خلافت کے مرکز بنے - آخر کو یہہ لوگ سب کے سب تباہ و نیست و نابود ہوگئے - (۳) یہہ کہ اگر خلافت ایک ہی خاندان مین رہتی اور سلطنت کے ساتھہ شامل رہتی تو مع ذلک ممکن نہ تھا کہ ایک خلیفہ یا بادشاہ آج تمام مسلمانان جہان پر بادشاہی یا خلافت کرے بلکہ بالضرورہ ہر ایک ملک کا ایک بادشاہ یا خلیفہ ہونا چاہئے تھا - پس یکسان ہے یا ہر تھا کہ ہمیشہ خلافت یکسان رہے +

آب ہم بحث کرتے ہین آزاد کی رائے پر - واضح ہو کہ ہماری بحث اس بات پر نہین ہے کہ ابتداء مین مسلمانون نے کیا کیا اور جو کیا وہ اچھا تھا یا برا تھا - بلکہ ہمارے غرض یہہ ہے کہ آیا اوس زمانہ مین امرہم مشاورت اہمات سے تھی یا کسی زمانہ مین امر اہم ہے - اور ہمارے قوم کی عقلا اور علمائے شرع و عرف مشورت کو امر ضروری جانتے ہین یا نہین - اگر امت کے حالت کی صلاح اور اہل اسلام کے امور دینی و دنیوی کا نظم و نسق صرف اس امر پر منحصر تھا کہ شوری ہو اور اوس کے موافق عمل ہوا کرے تو کوئی خاص ضابطہ بھی ضرور تھا جسکے موافق شوری ہوا کرے اور اوسے ضابطہ کی پابندی ہوتی رہے - مگر اس تیرہ سو برس کے زمانہ مین اہل اسلام مین کسی نے شوری اور آراء جمہور کے حکم پر عمل نہین کیا اور بلا شک و شبہہ اسی سبب و علت سے دولت اسلام منقرض ہوئی اور ہم اس آفت و بلا مین گرفتار ہوئے - لیکن آج کل فضلے قدرے اہل اسلام خواب غفلت سے ہوشیار ہو رہے ہین

اور چاہتے ہین کہ اس اصول پر عمل کرین اور اسکی ابتدا حیدرآباد سے ہو رہی ہے - اب ہم پوچھتے ہین کہ اس باب مین عقلا و فضلاے اہل اسلام کی کیا راے ہے اور کسطرح یہ لیجسلیٹو کونسل کی بنیاد قائم کرنی چاہئے اور کس حد سے شوری کرنا چاہیئے کہ کہ ریاست با انتظام اور امور ملکی بانسق جاری رہین اور کسی فرقہ کو باہم اختلاف نہو آیا یہہ ممکن ہے اور اگر ہے تو کیا معقول بات ہے کہ بادشاہ یا مدارالمہام حکم دے کہ ای مقننو اور اے شوری والو تم قانون جاری کرین اور شوری دین لیکن ہم وہی کرینگے جو ہمارے راے مین آوے اور جو ہمارا خیال ہو - یا یہہ کہ مقننین خود کہدیوین ہم شوری کرتے ہین اور قانون وضع کرتے ہین لیکن یہہ کچھہ ضرور نہین ہے کہ بادشاہ یا دیوان ہمارے قانون کا پابند رہے بلکہ وہ مجاز ہے جو اوسکے جی مین آوے کرے - پس اگر ایسا ہو تو یہہ امر خلاف رسم مشاورت ہے اور ضرور اس سے بے انتظامی واقع ہوتی ہے - لہذا ضرور ہے کہ مشاورے کیواسطے ابتدا مین کوئی ضابطہ مقرر ہو جاوے اور علی ہذالقیاس مشاورت کی قطعی پابندی کا انتظام کردیا جاوے ورنہ مشاورت سے فایدہ کا ہونا ظاہر

اب ہمارے راے یہہ ہے کہ خلافت راشدہ کیواسطے کسی مفید اصول پر کوئی نفع بخش ضابطہ مقرر کرلیا جاتا بہتر ہوتا اور شاید ایسا کوئی اصول اوسوقت قائم کیا گیا جسکی مجھے خبر نہین ہے - البتہ اون ناظرین کو تاریخ عرب کے ملاحظہ فرمانے مین اس سے خبر ہوگی اور اگر جیسی ہماری راے ہے خلافت کسی اصول پر قائم ہوئی تھی تو بیشک اوسمین بھی ایک علت تھی اور وہ یہہ تھی کہ عرب کا پرانا اصول جو صرف خلفای راشدین اور اونکی ایام خلافت کے متعلق تھا اور جو اوسوقت بکار آمد تھا اب وہ استمرارا کار آمد نہین ہوسکتا تھا - کیونکہ وہ اصول اوسیوقت تک اور اونہین خلفا کے واسطے تھا نہ یہہ کہ اوس سے قیامت تک کام لیا جاوے اور اوسکو اصول دین و دنیا و اصول تمدن مسلمانان بنا لیا ہے - البتہ وہ پہلا اور پرانا اصول مسلمانون کیواسطے سرمشق بنا رہتا جس سے ہر ایک بادشاہ اپنے اپنے ملک کے واسطے اوس سے مدد لیا کرے -

الغرض ہمارا تمام مطلب یہہ ہے کہ ابتدا مین مسلمانون نے اپنے تمدن کی اصلاح کی جانب بالکل توجہ نکی اور سارے سلاطین و حکام اسلام نے خود راے اور خودسری اختیار کی اور علماے اسلام دنیا دار اور متعصب بنے اور عموم خلایق بے علم اور جاہل رہین بدین مقتضیات باہمی

اختلاف واقع ہوا ایسا اختلاف کہ اوسکا رفع دفع اور استیصال و انفصال سوائے تلوار کے
اور کسے سے نہ بنا - اور ہزارہا خونریزیان ہوئین اس سے بھی کوئی خاتم فیصلہ ہوسکا
قیامت تک بھی نہوگا - بلکہ روز افزون ترقی پر ہے - اب اگر کوئی شخص پوچھے
کہ مسلمانون مین باہمی اتفاق اور عدم اختلاف ممکن ہے یا نہین تو فی الحقیقت اسکا
جواب بہت مشکل اور غور طلب ہے - اتفاق اہل اسلام کا یا کسی اور قوم کا پانی پر سے بنیاد
ترنا ہے لیکن مسلمان ایسے بڑے سمندر مین ڈوبے ہوئے ہین اور ایسے مقتضیات کے قید
مین محبوس ہین کہ اونکا اتفاق و اتحاد قیامت تک غیر ممکن نظر آتا ہے +

(۱) اس آفت کا پہلا سبب یہی پایا جاتا ہے کہ خدائے مہربان اس امت پر نا مہربان
اور بہت غضبناک ہے - (۲) اور دوسرا سبب یہہ ہے کہ بادشاہ سے گدا تک اور اعلی سے ادنی
تک ہر شخص کو وہ کسی پیشہ و فن کا کیون نہو خودسری اور خودغرضی مین مبتلا اور محیط ہے اور
سبکے سب ہزارون آفتون مین یعنے لہو و لعب و مناہی تن پروری و بے غیرتی [illegible] مین پھنسے ہوئے
ہین - علم و ہنر و بہبودی و ہمدردی باہمی سے لاپرواہی اور تعصب و خصومت و حقد و حسد باہمی
مین گرفتار ہین - (۳) یہہ ہے کہ دشمنون سے ہزارون خفتین اور خواریان اور ذلتین
اوٹھانی پسند کرتے ہین لیکن شفیق اور ہمدرد اور واقعی دوستون کی ایک ہی نصیحت کے
سننے سے اونکو ننگ و عار ہے بلکہ بدبختی سے دشمنون کی ذلت سے زیادہ تر خوش ہوتے ہین
اور برخلاف اسکے دوستون کی نصیحت سے رنجیدہ اور ناخوش ہوتے ہین +

الغرض خدائے عزوجل توفیق فہم کرے اگر یہہ ہمارے بدبختی کے مارے خواب غفلت سے ہوشیار ہو جائین تو
مسلمانون کا اتفاق خارجی یا دخلی غیر ممکن نہین ہے - بلکہ بکمال سہولت ممکن ہے -
یہان اتفاق خارجی سے مراد یہہ ہے کہ مختلف اقوام اہل اسلام یعنے ہندوستانی و ایرانی
و افغان و ترک وغیرہ وغیرہ باہمی اتفاق رکھین بمقابلہ دشمنان خارجہ کے اور اتفاق
داخلی یہہ ہے کہ ایک ملک کی قوم آپسمین اپنے علم و تجارت و فلاحت اور آسایش کی ترقی
ترقی کے واسطے اتفاق کرے - لیکن سر بات [illegible] کا خوب تصور ہے اور کبھی فراموش
نہ کرنا چاہئے کہ کیا اول اور کیا آخر لاکہون کتابون کا خلاصہ اور لب لباب یہی ہے کہ ہر ایک کام
[illegible]

بعض کیفیات جدیدہ متعلقہ مطلب اختلاف

اوّل بندہ کی رای امور مذہبیہ مین

اگرچہ بحیرہ حق مین مختلف اشخاص اور مختلف فرقون کو مختلف خیال اور گمان ہے اور خود ہمارے اہل وطن مین سے بعض لوگ خبث باطن اور نافہمی سے مجھے کافر اور لامذہب ورنگارنگ قسم وغیرہ وغیرہ سمجھتے اور کہتے ہین اور شاید بعض لوگ مجھے سنی اور بعض شیعہ متعصب سمجھتے ہین لیکن جو ہون اور جس طریق پر ہون اسلام سے خارج نہین ہون - مین نے اپنے کسی کتاب یا رسالہ مین مذہبی معاملات مین بحث نہین کیا - یعنی کسی مذہب کو خلاف اور کسی طریقہ کو باطل نہین سمجھتا اور اگر ایسے ہی بحث ضرورت ہوئی کہ بغیر کچھ لکھے گزر نہین تو ایسے حالت مین مجبوراً ضرورت سے زیادہ بحث نہین کیا - تاکہ کسیکو کسی طرح کا رنج نہو - تعصب تو میرے عقیدہ مین کفر ہے اور اوسکو اس ملت کی نکبت اور افلاس کا موجب سمجھتا ہون - مین کسیسے یہہ نہین کہتا کہ اپنی قلبی عقیدت سے اگرچہ وہ باطل ہی کیون نہو چھوڑ دیوے کیونکہ ایسا کہنا سخت محال ہے - بلکہ یہہ کہتا ہون کہ جسکا جو عقیدہ ہے اوسکا وہ بدلی پابند رہے مگر جہالت اور نادانی سے ایسا ظاہر نکرے کہ ہزارون خون ہون اور پھر بیفائدہ +

ظاہر ہے کہ ابتداے اسلام سے ابتک جہالت اور نادانی وتعصب سے کروڑہا مسلمان باہم لڑمرے اور کروڑون مارے گئے لیکن طرفہ یہہ ہے کہ اتنی بڑی خونریزی ہوئی اور کوئی ایک اپنے عقیدہ کو نہ بدلا اور نہ کسی کو ایسے موت نصیب ہوی کہ وہ بہشت مین گیا - غرض یہہ ہے کہ ایسے زبردستی اور طعن ولعن سے قیامت تک نہ کوئی سنی شیعہ ہوگا اور نہ شیعہ سنی نہ مسلمان گاوکشی کو چھوڑ دینگے اور نہ ہندو اوسکی پرستش سے باز آوینگے +

دوّم - بعض عہدہ داران ریاست حیدرآباد کی مذمت جو بندہ نے کی ہے +

ایک شخص جوان مزاج دنیا سے بیخبر اور فارسی کلمات سے بے وقوف دو ہفتے بیشتر ایک مجلس مین معترضانہ مجھ سے کہا کہ آغا صاحب تم نواب محسن الملک بہادر کو حد سے زیادہ سراہا کرتے ہو مین نے جواب دیا کہ مجھے اس امر کی کمال امید ہے کہ مین حد سے زیادہ کسیکی تعریف نکرون +

اس طرح کہ کل اشخاص اور دوسرون کیلئے ایک گلدان ول (یعنی نحو کے جیسا قانون) قرار دیتا ہون کہ آیندہ میرے اقوال پر ایسے اعتراضات نکرین - واضح رہے کہ ناظرین ہو کہ معاملات انواع و اقسام کے ہین اور ہر ایک کی حالت اور کیفیت اور اقتضا جدا جدا ہے - فرضاً اگر بندہ زید کو سلام کرے اور زید سلام کا جواب دیوے تو مین یہہ کہونگا کہ زید بڑا مغرور اور پر دماغ آدمی ہے - اور اگر کوئی جھوٹ بولے اور وعدہ خلافی کرے تو مین اوسکو جھوٹا اور وعدہ خلاف کہونگا - اور کوئی میرا نقصان کرے یا کراوے یا مجھے ایذا دیوے تو مین سمجھونگا کہ وہ بڑا موذی اور بدذات آدمی ہے - بعض اوقات ایسا ہوتا ہے کہ زید جو میرے ساتھ بہت اچھا رہتا ہے دوسرے لوگ اوسکی شکایت کرتے ہین اور ایسے محال پر کہنا چاہیے کہ خبر محتمل ہے صدق اور کذب کی اور العہدۃ علی الراوی اب مین یہہ کہتا ہون کہ عہدہ داران ریاست حیدرآباد ایسے وجہات کا اتفاق مختلف اوقات او مختلف جہات مین ہوا کہ بندہ نے بعض کی تعریف کی اور بعض کی مذمت - یا قضیہ برعکس ہوا یعنی اول پہلے تعریف کی اور پھر مین نے اوسکی مذمت کی - یا اول مذمت اور بعد تعریف کی - مین سنا ہے نواب مہدی حسن المخاطب فتح نواز جنگ نے سرسالار جنگ ثانی کی مجلس مین میرے کسی ایک سالہ کو ایک بندگی کے ہاتھ سے لیکر پھینکدیا (یعنی حسنِ باطن سے) درحالیکہ اوسکو ملاحظہ فرماے تھے - مولوی مشتاق حسین المخاطب نواب وقار الملک بہادر کے پاس دو چار بار بندہ ملاقات کے واسطے گیا او نھونے بڑی تواضع سے پیش آیا اگرچہ میرے واسطے کچھ نکیا - نواب محسن الملک بہادر بڑی طرار اور دنیا دار آدمی تھے - وہ جب مجھے دیکھا کرتے اکثر یہہ شعر پڑھتے - "شد ندتی کہ گفت و شنو با تو روز داد ای بی نصیب گوشم وای طیوا لبم" اور اسوقت تبسم کہتے کہ آغا دوسرے ہفتہ تشریف لائے حالانکہ اونھون نے بھی میرے واسطے کچھ نکیا (شکر خدا را) - لیکن یہہ حال ہزارون بار غنیمت تھا اسواسطے بہت سے لوگ جو سیکڑون درجہ ان اصحاب سے کمال و کاردانی و علم و عہدہ و منصب و تنخواہ مین فروتر ہین ان سے زیادہ بددماغ و متفرعن ہمارے نظر سے گزرے اور گذرتے ہین - بمقابلہ بعض عہدہ داران و امراء کے نواب محسن الملک بہادر یہہ چند اشعار جو سعدی علیہ الرحمہ کے ہین بہت صادق آتے ہین " اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از

*

دست ترش رُوی مبر حاجت بنزدیک ترشرُوی — کہ از رُوی بدش فرسُودہ گردی"

یہہ بہی تمام ہند مین مشہور ہوگیا ہے اور تمام حیدرآباد کو معلوم ہے کہ جب محسن الملک روانہ ہونے تہے حیدرآباد کی اسٹیشن پر کیا مجمع اور غوغا تہا - مین نہین کہتا ہون کہ سیکڑون آدمی جو اسوقت موجود تہے سب محسن الملک کی مشایعت کیواسطے آئے تہے بلکہ اگر اونمین سے فیصد دس آدمی بہی واسطے ملاحظہ کے آئے ہون جب بہی غنیمت ہے کیونکہ کوئی امیر عالیشان کو حیدرآباد مین یہہ کیفیت میسر نہین ہوے چہ جائی آنکہ غیر ملکی اور ریاست حیدرآباد او حیدرآبادیون کے دشمن کو ہوے - اب اس نکتہ کو خیال فرمائی کہ مین جو لوگون کی مدح یا مذمت کی وہ کس بنا پر تہی - اگر ہم یقین کرین اور ابتدا کچہہ شک نہو کہ پمفلٹ کے کل مضامین نسبت نواب فتح نواز جنگ بکلی سچے تہے اور یا جو اس عرصہ دراز مین وقار الملک اور محسن الملک کے حق مین زبان زد خلق تہا بدون خلاف و کذب تہا تاہم مین ایسے حال مین ہون اور میرے مثال ایسے شخص کی ہے جو گلستان مین سعدی نے لکہا ہے کہ "بظاہرش عیب نمی بینم و در باطنش عیب نمیدانم" + یہہ سب امور خانگی اور شخصی ہین کچہہ امور ریاستی و خدمت حکومت سے تعلق نہین رکہتے ہین - یعنی مین نہ سرکاری عہدہ دار ملازم تہا کہ عزل و نصب و تبدل و تعطل وغیرہ مین ان عہدہ داران سے مجہے تعلق و سروکار ہوا اور نہ ریاست مین جاگیردار و زمیندار تہا کہ جاگیر و زمین کی نسبت میرے حق تلفی یا نقصان ہوا ہو پہر کسطرح مجہے بخوبی معلوم ہو کہ اصالت اور نجابت و بدنیتی و خبث باطن ان نواب صاحبون کی کیسی ہے - بدین لحاظ شرط انسانیت نہین ہے ہم بدون یقین و اطلاع کے کسیکو کچہہ کہین سکیونکہ جو کچہہ ہمنے سُنا ہے وہ عموم عہدہ داران سرکاری کی نسبت بہی سُنا جاتا ہے - اسکا علاوہ کل ریاستہاے اہل اسلام اور خصوص حیدرآباد مین جہان دس ہزار عہدہ دار ہین ممکن نہین کہ انمین سے دس آدمی بہی بے عیب اور بے نفس و بے غرض نمک حلال نظر آئین جن سے رفاہ خلق و رعایت و آسایش رعیت و آبادی و سرسبزی ملک ہو - پس میرے حق کوئی آپ خیال نکرے کہ مین کسی شخص کو اعلی ہو یا ادنی دونون کی تعریف یا مذمت مین حد سے تجاوز کرتا ہون اور افراط و تفریط عمل مین لاتا ہون اور انشاءاللہ تعالے ایسا کبہی نکرونگا +

سیوم رائے دینا امور مملکت مین

چار پنج مہینے ہوئے نہین گذرے کہ مین نے ایک سالہ لکھا تھا جو ایک مرد نا معقول نے یہہ شخص اگرچہ بڑا نا معقول اور فضول اور دنیا سے بیخبر محض ہے چونکہ امور ریاست مین رشوت اور سفارش یا لطف و مدارات باہمی سے کام نکلتا ہے اس سبب سے ایسا بیوقوف دفتر محاسبی مین منتظم کی خدمت پر مامور ہے۔ بہر نمط مندہ پر ایک اعتراض کیا کہ " رموز مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشہ نشینی تو حافظا مخروش " اس میرے مداخلت اور بحث کو جو امور مملکت مین تھی اپنی نظر مین اس شخص نے نا زیبا پایا اور یہہ لکھا کہ خلاف مصلحت ملک و قوم ہے اور ملک کیلئے کبھی مفید نہین بلکہ مضر ہے۔ اگر گدایان گوشہ نشین کو امور مملکت مین بحث کرنا نا زیبا ہے محض اسواسطے کہ یہ گروہ گدایان گوشہ نشین ہین تو ہم دیکھتے ہین کہ اکثر گدایان گوشہ نشین امور مملکت مین بحث کرتے تھے اور سلاطین عظیم الشان اونکے اقوال و نصایح و ہدایات پر عمل کرتے تھے۔ سعدی رحمۃ اللہ علیہ بیان فرماتے ہین " یکی از ملوک عرب کہ بظلم و تعدی معروف بود اتفاقاً بزیارت آمدہ بود نماز کرد و بدعا حاجت خواست آنگاہ گفت از آنجا کہ ہمت درویشان است و صدق معاملہ ایشان ہمتی ہمراہ من کنید کہ از دشمن صعب اندیشناکم۔ گفتمش بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی "۔ ولیکن وہ لوگ جو عقل و علم سے معرا ہین ایسا سمجھتے ہین کہ امور مملکت مین رائے دینا اور کسی بادشاہ یا وزیر پر نصیحت کرنا دخل دینا ہے یہہ اونکی بے سمجھی اور خلاف فہمی کے سبب سے ہے۔ بخوبی جاننا چاہیئے کہ رائے دہندہ اور نصیحت کنندہ پر ابداً اعتراض نہین ہے اسلئے کہ وہ بیچارہ رسول ہے۔ بر رسولان بلاغ باشد و بس۔ پس مین بھی خواہ گدائے گوشہ نشین ہون یا اور کچھہ رائے دینا بہبود کے ملک و قوم کے باب مین اپنے پر فرض جانتا ہون اور اپنے رائے کا مختار رہون اور کسیسے خوف نہین کرتا ہون۔ حکماً نہین کہتا ہون کہ میرے رای پر بالضرور عمل کرنا چاہیئے بلکہ مین یہہ کہتا ہون کہ اس لحاظ سے کہ بزرگان فرماتے ہین کہ " مرد باید گیرد اندر گوش ور نبشتہ است پند بر دیوار " ۔ اگر میرے رای ناقص پسند آوے تو عمل فرمایا جاوے کیونکہ فایدہ مند ہو نو مضر بھی نہین ہے۔ لیکن خواہ کوئی میرے

سرفِعوی کو قبول کرینگے وخواہ نہ کرینگے اسمین شک نہین ہے کہ اس بابت مین اسوقت جو کچہ تغیرات وتبدلات ہورہے ہین یا ہونیوالے ہین گو بالکل افضل ہین مگر اس گدای گوشہ نشین کی ہدایت وآرا پر مبنی ہین - اس اظہار سے بندہ کی غرض حصول فخر ومباہات نہین ہے اور نہ مجہے کچہہ اس اپنے سعی اور تردد کی مزدوری اور حق طلب کرنا منظور ہے بلکہ مین فقط یہہ کہتا ہون کہ خواہ میرے آرا پر مبنی ہو خواہ دوسرے کے آرا پر غرض رفاہ خلق اللہ اور بہبودی قوم سے ہے - ہان اگر اس حزوضعیف کی کوشش ورآرا پر عمل ہوتا ہے تو مین اپنے خدای وحدہ لاشریک کا شکر گذار اور منت کش ہون کہ اوسنے میرے سعی اور جہد کا نتیجہ اور تاثیر پیدا کی - لیکن جسکے راے پر یہہ تغیرات ہورہے ہین یعنی لجسلیٹو کونسل قرار دی جا رہی ہے - یا دوسرا کوی کام کیا جاتا ہے سب کے سب ناقص اور ناکامل ہے بندہ بہی اسمین مختصرا عرض کرتا ہے +

چہارم - لجسلیٹو کونسل

قبل اسکے کہ مین اس کا مطلب بیان کرون اور راے ظاہر کرون مناسب معلوم ہوتا ہے کہ ایک جملہ معترضہ کو بیان کرون کہ وہ بہی اسجاے مین خالی از لطف نہین ہے - جب مین اس مطلب کی سرخی کو لکہکر اندیشہ مین تہا کہ کس طرح عنوان لکہون یکایک ایک شخص میرے پاس آیا - اور اسنے کہا کہ مولوی علی رضا خان صاحب کی موتی مسجد مین لای گئی ہے کیا تم تشییع جنازہ نہین کرتے - فورا مین اوٹہکر قبرستان کے طرف روانہ ہوا - وہان مینے دیکہا کہ ایک طرف ہزار دو ہزار کے قریب فقیر ہین مرد اور عورت برنا وپیر اور ایک طرف بیس تیس وکلاے درجہ اول ہین - ایک جانب تیس چالیس مدراسی وغیرہ عملہ سرکاری ومنشی وقاری وپیش امام و مؤذن - ایک جانب اشخاص بازاری جیسا کہ پہول پان والے حجام قصاب رنگریز وغیرہ وغیرہ کہڑے ہین رفتہ رفتہ بعض عہدہ داران عالیشان نظام سٹیٹ کہی جمع ہوے - نواب مقتدر جنگ ونواب اعظم یار جنگ ونواب عماد جنگ ومحمد یسین خان وسید افضل حسین صاحب جج ان ہایکورٹ ومرزا نور خان تعلقدار صرفخاص ومنور خان صدر محاسب سابق وغیرہ وغیرہ - الغرض یہہ کل سب جوق جوق چار یا پانچ آدمی ایکساتہ ایک جگہہ کہڑے تہے اور ایک مطلب خاص کہ [illegible] امر یا بہ اتفاق ... وہ یہ الاختلاف یہہ تہا کہ موتی لمبڈی سے صندوق

مین آئی تہی - مولوی شمس الدین صاحب کی را رائے ہے کہ مردہ کو صندوق سے نکال لینا مناسب نہین ہے اور مولوی چشم الدین کی رائے ہہ ہے کہ مردہ کو صندوق سے نکالا جاوے - غرض یہہ تنازع تین سو آدمیان کے مجمع مین فیصلہ طلب تہا جسمین ہر ایک مختلف الدرجہ اور مختلف المقام اور مختلف پیشہ تہا اور ہر ایک کی ایک رائے تہی اور رائے کے ساتہہ دلائل اور لحاظات بہی مدنظر تہے - اسکے ساتہہ اور ایک بحث ہوئی - وہ یہہ کہ اگر لوگ نماز میت مین نہ شریک ہوے ہوں تو تجدید نماز جایز ہے یا نہین بالاخر ایک شخص جو شافعی المذہب تہا اوسنے نماز ادا کی +

اب مردہ کو اوٹہا کر قبر کے نزدیک لایا گیا اور پہلی بحث مین پہر عمل مجادلہ شروع ہوا - ایک صاحب نے کہا کہ من تشبہ بقوم فہو منہ - مردہ مسلمان کو صندوق مین رکہنا اور دفن کرنا تشبیہ قوم نصارا سے ہوتا ہے - ایک صاحب نے کچہہ اور فرمایا اور ایک صاحب نے اور کچہہ - اور مزید برآن صندوق مین ایک عیب یہہ بہی تہا کہ صندوق انگریزی وضع کا تہا یعنی اوپر کا حصہ چوڑا تہا جو قبر مین نہین جاتا تہا - بہر حال صندوق کے ساتہہ مردہ دفن کر دیا گیا - لیکن بحث ہنوز باقی ہے جبکہ اس مقام پر کل اعلی عہدہ داران اور حجاج ان ہایکورٹ اور وکلاے درجہ اول حاضر اور مشاورت مین مشغول تہے تو مین نے ایک فضولتا اور برسبیل مزاح پوچہا کہ جب اس عالیشان جماعت نے ایک ادنی امر کا فیصلہ نہین کیا تو لیجیس لیٹو کونسل مین کسطرح ایک ریاست کے امور کا فیصلہ ہوا کریگا - بالاخر ایک وکیل صاحب کی راے (یہہ کہ صندوق کا ایک تختہ نکالا جاوے اور ایک گوشہ کہولدیا جاوے) قطعی ہو گئی اور لوگ روانہ ہو گئے لیکن ابتک مجہے معلوم نہین ہے کہ اوس فیصلہ پر عمل ہوا یا نہین - اسوقت میرے خیال مین گذرا کہ اول زمانہ مین جبکہ ایسے اعلی درجہ کے عالم و فاضل و کامل و قانون دان نہتے ایسے متنازع امور کا فیصلہ کسطور ہوتا تہا اور علی ہذا القیاس زمانہ اکبر بادشاہ مین جہان صرف ایک شخص تہا ابوالفضل جو کسیقدر علم تمدن سے واقف تہا اور آج کے موجودہ علماے تمدن سے کبہی مقابلہ نہین کرسکتا تہا کسطرح سلطنت چلتی تہی تعجب کی جگہہ ہے - خیر بندہ تو اوس گروہ سے خارج تہا مگر

سنا کہتا ہون کہ جب ہر ایک شخص لباس اسلام پہنا ہوا ہے اور بظاہر دعوی اسلام کرتا ہے تو کیا یہہ امر سمجھ مین نہین آتا کہ مسلمان کو صندوق کے ساتھہ دفن کرنا کسقدر قبیح بات ہے - یہہ امر مسلم ہے کہ امت مرحومہ کی مشاورت اور اجماع مین خواہ نخواہ اختلاف ہوتا ہے اور اختلاف کا نتیجہ برابر ہوتا ہے بلکہ کبھی اچھا نہین ہوتا -

آمدیم برسر مطلب

خیال کرنا چاہئے کہ ہمشناسی تیس برس زمانہ خلافت کے تیرہ سو برس ۱۳۰۰ گذری ہین کہ ایران و توران و عرب و چین و ہندوستان و افغانستان و ترکی و مصر وغیرہم ملک پر سیکڑون خاندان اور ہزارون بادشاہ سلطنت اور ملکرانی کی اور سب کے سب منقرض ہوے جن کی روش روش زاغ سے بہتر نہین تھی اب ایک تھوڑے عرصہ سے اکثرون کی رغبت ہے کہ روش کبک سیکھین اور ہرچند کہ بظاہر من تشبہ بقوم کر دیتے ہین اور ممکن ہے کہ ایک ہی دن مین تیس چالیس سال کے اپنے عمامہ اور رفیق عبا کو بدل ڈالین اور توپی اور کوٹ اور انگریزی پتلون پہنکر حجت موہنہہ سے نکالکر سرکون پر پھرین مگر ایک ادنی عادت کبک کو اخذ کرنا سیکڑون برس مین بھی ممکن نہین ہے -

ہمارے شاہ کجکلاہ نے کئے بار ممالک یورپ کی سیر کی اور لاکھون روپیہ مال خلق اللہ کو برباد کیا اور سیکڑون ہزارون ایرانی فرانس اور دوسرے ممالک یورپ مین جاکر زبان فرنساوی وغیرہ سیکھے اور علی ہذا القیاس سلطان روم و ترکان و ازہمہ بالاتر مسلمانان ہند طوعا وکرہا آب انگریزی علوم سیکھکر انگلستان کو جاتے ہین اور برسون رہکر بی اے - ایم اے یا بارسٹر اف لا وغیرہ بنکر واپس آتے ہین کوئی ہائیکورٹ الہ آباد کے جج ہوتا ہے اور کوئی کلکتہ ہائیکورٹ کا جج بنتا ہے اور آنرایبل ممبر لیجسلیٹو کونسل گورنمنٹ ہوتا ہے اور کوئی سر فلان سی - ای - آی ہوتا ہے کوئی شمس العلما اور کوئی پروفیسر ہوتا ہے کوئی ڈپٹی کلکٹر علی ہذا القیاس اور سب سے زیادہ بعض بیگمون کے روشنا وامرالندن اور پارس اور کیا جانے کہان کہان جاتے ہین - لیکن بالاخر کیا کل شیئ یرجع الی اصلہ - بندہ ذلیل کی رائے ناقص یہہ ہے کہ ایران کی ایک عام نقل (مثال و ضرب المثل) "یا مرد شو یا نیم مرد یا ہیچل ہیول" اس سے مراد یہہ ہے کہ "یا زاغ باش یا بکلی کبک شو" مذہب مین الامین رہنا

بالکل بے معنی بات ہے – اب مین حیدرآباد کے مؤسّسین اساس لجسلیٹو کونسل کی خدمت عرض کرتا ہون کہ مطلقاً خالص رہنے چاہئے یا انگریزی خالص اسواسطے کہ منوزری بالکل ہیچ ہے –

اب میری غرض کیا ہے صرف یہہ کہ اگر دوسرے اقوام کی وضع تمدّن کو اخذ کرنا منظور ہو تو ریاست کے دوام و قوام کے واسطے ایک اصول ابتدائی ضروری ہے جسکو انگریزی مین کانسٹی ٹیوشن کہتے ہے – یہہ امر مدّت دراز میرے رائے ناقص مین ہے کہ ہر ایک رسالہ مین کچھ تھوڑا مختصراً بیان کرتا ہوں – اس اصول کا پہلا باب اور حرف اوّل کیا ہے یہہ ہے کہ پادشاہ ادر وزیر اور اعلی و ادنی عہدہ دارون کے اقتدارات محدود ہون اور مقرّر کردئے جاوین – اور سب کے سب اوس اصول پابند و مقیّد رہین +

But, unfortunately, the necessary and essential basis of Constitutional Government is entirely wanting in Hyderabad.

این فقرہ در دکن بجٹ ۱۹ جنوری درج است و بندہ مفصّلاً نوشتہ بودم ولی ترجمہ اگر شدہ بعد نوشتہ خواہد شد در آنجا سردار دلیر جنگ برخلاف این بحث و بندہ ثابت و ظاہر خواہم کرد کہ بدون این تا قیامت ریاست حیدرآباد و ہیچ ریاستی از اہل اسلام ریاست نخواہد شد +

شرحی نیز در باب تعلیم جبری بود ولی چون در آن باب ہم رسالہ جدا نوشتہ ام مناسب ندیدم درین رسالہ ہم درج کنم +

در ترجمۂ این رسالہ اگر خطائی در املا و عبارت رفتہ باشد بندہ جوابدہ نیستم فقط

میرزا [illegible] اصفهانی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی و مجالس تعلیمات و نصاب ایک وقت میں پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذۂ جامعۂ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ و مدرسین و ارکان جامعہ اور اراکین دار الترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳۔ طلباء بہ ضمانت رجسٹر شدہ دو کتابیں لے سکیں گے۔ اور انٹرمیڈیٹ، بی۔ اے، ایم۔ اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے طلبہ تین کتابیں ایک ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائے گا۔

۵۔ [illegible] کتابیں اگر جاری کی جا سکیں گی [illegible] کتاب کا ادا کرنا لازم ہے۔

۶۔ مخطوطات [illegible] صرف ناظم [illegible] مستعار دی جا سکیں گی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان بنانا ممنوع ہے۔

۸۔ قلمی نسخے [illegible] کتابیں جامعہ کے [illegible] فقط